



اسطوره
بورژوازی
ملی و مترقی

②

www.iran-archive.com

اسطوره بورژوازی ملی و مترقی (۲)

۱- مقولات و مفاهیم پایه‌ای: سرمایه‌داری (قسمت اول)

سخنی با خوانندگان

فاصله‌ای ۹ ماهه جزوه اول "اسطوره..." را از جزوه دوم جدا می‌کند. پس لازم است که این جزوه را با اذعان به کوتاهی خود و اعلام پذیرش انتقاداتی که در طی این مدت بر ما وارد بوده است، آغاز کنیم. شاید مهم‌ترین عامل در این میان نارسایی‌ها و کاستی‌های برنامه‌ریزی و تقسیم کار درونی ما بوده است که گمان می‌کنیم اینک تا حدود زیادی مرتفع شده باشد. البته باید به این نکته نیز اشاره کنیم که برخی از مسائل که بنا بر طرح اولیه ما می‌بایست در این سلسله جزوات به آن پرداخته شود هم اکنون در سایر نوشته‌های گروه طرح شده است. بررسی پیش‌شرط‌های رشد سرمایه‌داری در ایران، که محور اساسی آن پروژه خلع ید دهه ۴۰ است، و بنا بر طرح اولیه ما مضمون جزوه چهارم اسطوره را تشکیل می‌داد در خطوط کلی خود در کتاب "کمونیستها و جنبش دهقانی، پس از حمله امپریالیستی مساله ارضی، اسفند ۵۸" عرضه شده است. بهمین ترتیب نکاتی در مورد شرایط تولید و بازتولید کل سرمایه اجتماعی در ایران در ضمیمه کتاب "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب بی‌همین ۵۸" آورده شده است که شرح مفصل آن به جزوه پنجم "اسطوره..." تعلق دارد. بهر رو این نکته بهیچ وجه از نظر ما توجیهی برای عدم انتشار منظم این سلسله جزوات بشمار نمی‌آید و ما، برای آنکه تعهد خود را به پیگیری این وظیفه تأکید کنیم، و نیز برای آنکه رفقا در صورت کوتاهی مجدد ما در آتیه دست‌بازتری در انتقاد داشته باشند، طرح کلی این سلسله جزوات را در ضمیمه آخر این جزوه آورده‌ایم.

اما اگر ما جزوات "اسطوره..." را برای مدتی طولانی بحال

خود را کردیم ، واقعیات مبارزه طبقاتی گریبان اسطوره بورژوازی ملی راها نکرد. یکسال قبل اگر کسی از روی تعلق خاطر به جنبش کارگری "اهانتی" به "بورژوازی ملی" روا می‌داشت ، اگر ضدانقلابی اش می‌نامید ، لفظ "ملی" (که در کشور تحت سلطه امپریالیسم تنهاییه معنای "ضدامپریالیست" می‌تواند تعبیر شود) را از سزاو زیاده می‌داشت ، خیانتش را پیش‌بینی می‌کرد و کارگران را از او برحذر می‌داشت و ... ، فغان از حلقوم عشاق سینه چاک‌این عجزه مغسوک برمی‌خواست و سیل برچسب‌های "سیاسی" مانند "شبه‌تروتسکیست" ، "چپ‌رو" و غیره بسوی او جاری می‌گشت . البته شاید هم حق داشتند . شاید در آن روزگار باستان ! شیوه تولید در ایران فرق می‌کرد ، مرحله انقلاب فرق می‌کرد ، جناح بندی‌های هیئت حاکمه فرق می‌کرد ، حقیقت فرق می‌کرد ، "مارکسیسم" فرق می‌کرد و ... ! . اما بهرطریق امروز اوضاع بگونه دیگری است . سیلی که از خون پاک کارگران و زحمتکشان انقلابی و رزمندگان کمونیست ایران در گوشه و کنار کشور ، در کردستان ، بلوچستان ، ترکمن صحرا ، خوزستان ، اصفهان ، تهران و ... به "مرحمت" همین حضرات "بورژوازی ملی ایران" دریکساله اخیر جاری گشت پایه‌های توهنات منشویکی بخش وسیعی از کمونیستهای کشور ما را سست کرده است . "بورژوازی ملی ایران" ماهیت کریسه و متعفن خود را بوضوح به نمایش گذارده است . پرونده‌های "مکشوفه" مبنی بر گلباران سفارت آمریکا توسط این حضرات ، تجربه بسیاری از نیروها را از بمباران زحمتکشان کردستان تکمیل کرد و اسطوره بورژوازی ملی و مترقی به حکم شرایط عینی مبارزه طبقاتی تا اطلاع ثانوی به خاک سپرده شد . آری ، براسنی که واقعیت حقیقت را بر مراتب محکم تر از استدلال به متعبرترین اذهان فرو کرده است .

اما نکته جالب در این میان شیوه‌ای است که بخش وسیعی از جنبش کمونیستی در فسال این "شناخت" و تغییر موضع اتخاذ کرده است . همه شاهد بوده‌ایم که چگونه عبارت "بورژوازی ملی" از زبان جنبش کمونیستی ما افتاد . ابتدا لفظ "ملی" صورت مفتی حاشیه‌ای و تکمیلی برای صفات "لیبرال" ، "خصوصی" و "متوسط" با تردستی به

پرانتهزها رانده شد و سپس پراشتهزها خود بی سرو صدا در فاطمه
دو جزوه ، دو اعلامیه و با دو شماره نشریه ، سربه نیست شدند .
امروز باید برای کسی که بتواند در نشریات رزمندگان ، بیکار ،
کار ، نبرد ، و حتی زحمت ، عبارت "بورژوازی ملی" را پیدا کند
جایزه تعیین کرد .^۱

اما آیا در این حرکت بهر حال مثبت ، دستاورد تئوریکی برای
جنبش کارگری تثبیت شده است؟ آیا هیچیک از نیروهایی که موضع
خویش را در قبال "بورژوازی ملی" عوض کرده اند ، صریحا به جنبش
کارگری و کمونیستی اعلام کرده اند که چرا در گذشته چنین
می اندیشیده اند ، اشتباهشان در کجا بوده است و چه شناخت جدیدی از
مناسبات تولیدی و طبقاتی در جامعه را از مارکسیسم ، زیربنای
تحلیلی موضعگیری جدیدشان را تشکیل می دهد؟ چگونه جنبش کارگری و
کمونیستی ایران و دیگر کنورهای تحت سلطه امپریالیسم می توانند در
آینده از چنین اشتباهاتی احتراز جوید؟ آیا حذف مقوله "بورژوازی
ملی" از دستگاه فکری این نیروها ، تجدیدنظر در سایر اجزاء آنرا
ضروری نمی سازد؟ ... چنین برمی آید که پاسخ منفی است . چرا که
از قرار معلوم تمامی هنر یک "تئورسین خوب" سکتاریست در این
نهفته است که طوری موضع عوض کند که کسی در حین کار مچش را نگیرد
و حتی المقدور کاری کند که موضع فعلی گروه و با سازمان متبوعش
بطرز "منسجمی" ادامه مواضع قبلی باشد . این شیوه مسلما از یکسو
این خاصیت را دارد که گروه از نک و تا نمی افتد ، کادرهای فعال در
عرصه های مختلف دل سرد نمی شوند ، سوی التقاط و یا خدای نا کرده ضعف
و استیصال تئوریک به مشامشان نمی رسد ، متوجه گروه ها و جریانسات
دیگر نمی گردند و دهها "خاصیت" دیگر از این قبیل ، و از سوی دیگر
این فایده را نیز دارد که تئورسین ما همواره می تواند بدون مشقت
به مواضع قبلی خود بازگردد ، بی آنکه در این رفت و برگشت ها ،
بندبازی ها و زیگزاگها ، "انسجام" و لذا حرمت خود را از دست
بدهد ، و البته در این میان این مساله ابدامهم نیست که جنبش
کارگری و کمونیستی از هرگونه دستاورد و انباشت تئوریک بی بهره و

محروم می‌ماند، همواره از پس وقایع حرکت می‌کند، هر بار از نقطه صفر آغاز می‌کند و شکست پس از شکست بر کوله بارش افزوده می‌گردد. سکتاریسم یعنی منافع گروهی را بر منافع کل جنبش کارگری مقدم قرار دادن و "سکتاریسم نشوریک" ناب‌ترین و خالص‌ترین شکل آن است. جنبش انقلابی پرولتاریای ایران که قاطعانه می‌خواهد و نیاز دارد که "غلط را بگوییم"، نمی‌تواند به چنین پیشاهنگی رضایت دهد. پرولتاریای ایران نمی‌تواند تا ابد قربانی دهد، از خون و عرق خویش تجربه بسازد و در اختیار جنبش کمونیستی قرار دهد و در ازای آن "آرودانه نشوریک" تحویل بگیرد. نشوری نمی‌تواند تا ابد به عمل مدیون بماند چرا که در غیاب تئوری انقلابی عمل انقلابی ناگزیر به رکود کشیده خواهد شد.

اما وجه دیگر مسأله، یعنی گشوده ماندن مسافت متعدد برای احمای دیدگاه‌های انحرافی فراموش شده و مسکوت مانده، تا آنجا که به مقوله "بورژوازی ملی" مربوط می‌شود، از اهمیت بسیاری برخوردار است. اگر هدف ما از نوشتن این سلسله جزوات صرفاً این می‌بود که این لفظ از ادبیات جنبش کمونیستی حذف شود، می‌بایست همینجا پایان کار را اعلام می‌کردیم و نظر خود را برآورده می‌پنداشتیم. اما نکته اساسی اینجاست که همانطور که در جزوه اول نیز ذکر کردیم، مقوله "بورژوازی ملی" محل تلاقی انحرافات ریشه‌ای تر و بنیادی نری است. انحرافات که تبلور خود را در وجوه و اشکال گوناگونی باز می‌یابند که مقوله "بورژوازی ملی" تنها یکی از آنها، و شاید در سال گذشته بارزترین آنها، بشمار می‌رفت. بنابراین، "تغییر موضع" در قبال مقوله "بورژوازی ملی"، تا زمانی که بر نفسد مارکسیستی کلیت دستگاه فکری‌ای که این مقوله تنها یکی از وجوه آنست متکی نگردد، تا زمانی که نقد و طرد و رد این مقوله سازتاب نسبت احکام پایه‌ای و اصولی مارکسیسم-لنینیسم در زمینه امپریالیسم، سرمایه‌داری و مشخصات انقلاب دموکراتیک در کشور سرمایه‌داری تحت سلطه نباشد، فاقد هرگونه ارزش پایدار سیاسی - نشوریک خواهد بود. انحرافی که تا دیروز در اعتقاد به وجود "بورژوازی ملی"

و نقش "مترقی" او در انقلاب ما پدیدار می‌گشت، امروز در تئوری های ناظر بر جناح بندی های هیئت حاکمه و در شیوه برخورد به دولت عوام فریب بورژوازی بروز می‌کند و فردا در دیدگاه های منشویکی و فرمیستی از برنامه کمونیستی در انقلاب حاضر، و بخصوص در فرمول بندی خواستهای پرولتاریا در انقلاب ما، رخ خواهد نمود. ادامه منطقی انحرافات بنیادی ای که اعتقاد به "بورژوازی ملی" جلوه نخست آن بود، چیزی جز پذیرش نظریات راه رشد غیر سرمایه داری و سه جهان نخواهد بود، و این هشدار است به تمام نیروهایی که از یکسو مرزبندی با این نظریات را طلب می‌کنند و از سوی دیگر خود هنوز از دیدگاه های مکانیکی و الگو سازانه خود در زمینه ساخت اقتصادی جامعه و ماهیت و محتوای انقلاب ما دست نکشیده اند.

پس علیرغم اینکه فشار عام تجربه معتقدین به اسطوره بورژوازی ملی و مترقی را به عقب نشینی وادار نموده است، هنوز جنبش کارگری و کمونیستی ما شکست این نظریات را تقویت کرده و تثبیت نکرده است. مبارزه با این انحرافات ناگزیر می‌باید ادامه یابد. اما آنچه مسلم است این مبارزه، دقیقاً به این اعتبار که اسطوره بورژوازی ملی و مترقی لااقل در این مقطع کمرنگ شده است، می‌باید به گونه ای دیگر ادامه یابد و بر طرد و رد جلوه دیگری از این انحرافات پایه ای متمرکز شود. این محل تمرکز جدید در تحلیل نهائی بنظر ما همانا مساله تعیین محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران از دیدگاه منافع مستقل پرولتاریا است، محتوایی که می‌باید هم اکنون چکیده آن بصورت مطالبات پرولتاریا در برنامه کمونیستها منظور شود. از این نقطه نظر، مرر تعیین کننده میزان منشویسم و بلشویسم را در جنبش کمونیستی ما اعتقاد و یا عدم اعتقاد به مکان، ضرورت و مطلوبیت استقرار "سرمایه داری ملی و مستقل ایران"، به مثابه محتوای پیروزی انقلاب، ترسیم می‌کند. اتویسی سرمایه داری ملی و مستقل اینک صرفاً عامل اجرائی خود-یعنی "بورژوازی ملی" را از دست داده است و منشویسم می‌رود تا از خود پرولتاریا یک جنبش، عامل اجرائی ای بسازد و وظیفه رفع موانع توسعه

"سرمایه‌داری ملی" را بر دوش او قرار دهد. در مقابل کمونیستها می‌باید با درهم کوبیدن اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل در تمامی ابعاد آن، مطالبات پرولتاریا در انقلاب حاضر را، که مشخصاً از ضرورت تأمین پیش‌شرط‌های لازم برای حرکت‌نهادی بسوی سوسیالیسم مایه می‌گیرد، به روشن‌ترین وجه تعریف و تثبیت نمایند.

پس تا آنجا که به این سلسله جزوات مربوط می‌شود، کار نه تنها خاتمه نیافته است، بلکه تازه می‌باید به معنی واقعی کلمه آغاز شود. این جزوات می‌باید مشخصاً در خدمت رد اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل قرار گیرد. همانطور که در جزوه قبل ذکر کردیم، این مقالات را با بررسی مقولات و مفاهیم پایه‌ای مارکسیسم دربرخورد به سرمایه‌داری و امپریالیسم آغاز می‌کنیم. هدف ما در این بخش نه تکرار تعاریف عام، بلکه انگشت‌گذاشتن بر آن مقولات و روابط پایه‌ای است که فقدان درک مارکسیستی از آن زیربنای اساسی دیدگاه‌های انحرافی رایج در مورد مناسبات اقتصادی - طبقاتی حاکم بر جامعه ما را تشکیل می‌دهد. عبارت دیگر ما ابتدا با ابزارسازی تئوریک، یا بهتر بگوئیم، با یادآوری ابزار تئوریک ساختار و پرداخته شده بوسیله آموزگاران کبیر پرولتاریا، مارکس، انگلس و لنین، آغاز می‌کنیم، و سپس در جزوات بعد در حد امکان این ابزار را به مثابه سلاحی در نقد اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل بکار خواهیم بست. در عین حال تلاش می‌کنیم تا در هر مقطع با توجه به وجوه معرفتی بحثی که باز می‌کنیم به ریشه‌های تئوریک انحرافات رایج در همان سطح از تحلیل برخورد نمائیم.

سام کتابهایی که در این جزوه ذکر شده‌اند بشرح زیر خلاصه شده است:

کامل

مختصر

سرمایه، جلد اول (دوم و ...) مارکس،
اشارات پروگرس (انگلیسی).

جلد اول (دوم و ...)

" نتایج پروسه بلافضل تولید" مارکس	" نتایج "
ضمیمه جلد اول ، سرمایه، انتشارات پنگوئن (انگلیسی)	
" تئوریهای ارزش اضافه " ، مارکس، انتشارات پروگرس (انگلیسی)	" تئوریها "
گروندریس ، مارکس ، انتشارات پنگوئن (انگلیسی)	" گروندریس "
" سهمی در نقد اقتصاد سیاسی "	" نقد اقتصاد سیاسی "
مارکس ، انتشارات پروگرس (انگلیسی)	
" توسعه سرمایه داری در روسیه "	" توسعه سرمایه داری "
نظین ، فارسی	

اتحاد مبارزان کمونیست فروردین ۵۹

اسطوره بورژوازی ملی و مترقی (۲)

۱- مقولات و مفاهیم پایه‌ای: سرمایه‌داری (قسمت اول)

در جزوه اول گفتیم که اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل (ولاجرم خط‌مشی‌های راست روانه و سازشکارانه متکی بر آن) از حاکمیت دو درک انحرافی پایه‌ای در جنبش کمونیستی ما تغذیه میکند: اولاً، مقولات سرمایه و نظام سرمایه‌داری نه از دیدگاهی مارکسیستی، بلکه از زاویه‌ای کاملاً بورژوازی‌نگریسته و درک‌میشوند، ثانیاً، و بر همین مبنا، نظرات و تلقی‌ات ناسیونالیستی، که امپریالیسم را سیاست خارجی ابر قدرت‌ها و بایک مکانیسم سرون مرزی چپاول و غارت معرفی میکنند، بر جای تحلیل‌لبنینی از امپریالیسم، نه مثابه بالاد-تربس مرحله سرمایه‌داری، نشسته‌انده بنا بر این واضح است که بحث ما، اگر خواهیم حتی المقدور جامع باشد، بیش از آنکه به تحلیل چند و چون مناسبات تولید در ایران، ارزیابی پایه‌های مادی حرکت طبقات مختلف در این نظام و بالاخره به تحلیل ماهیت و محتوای انقلاب حاضر و اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل بپردازد، می‌باید تکلیف خود را با مقولات بنیادی‌ای که شناخت غیر مارکسیستی از آن اساس انحرافات راجع است، روشن‌کننده پس‌ما سر می‌باید از سرمایه، سرمایه‌داری و امپریالیسم آغاز کنیم و قبل از هر چیزی خطوط کلی شناخت مارکسیستی-لنینیستی از این مقولات را یادآوری نمائیم، خصوصاً اینکه بنظر ما پوسیدگی نظریات هواداران "سور-ژوازی ملی" (و یا التقاط آنان که با این دیدگاه بورژوازی-قطعه‌ساز مرزبندی نمیکنند) را میتوان در همین سطح معرفی و با افشا، سهگانگی کامل دستگاه و ابزار تحلیلی این نظرات از مارکسیسم، تا

حدود زیادی آشکار ساخت. بنابراین اولین سوالی که یادآوری پاسخ آن را وظیفه خود قرار می‌دهیم اینست که " سرمایه چیست و نظام سرمایه داری کدامست ". بدیهی است که پاسخ این سوال هم اکنون به روشن‌ترین و جامع‌ترین شکل در آثار کلاسیک مارکس انگلس و لنین در دسترس جنبش کمونیستی ایران قرار دارد و وظیفه ما تکرار آن نیست. آنچه مشخصا وظیفه ما است اینست که اولاً خود را به این دستاوردها مسلح کنیم و ثانیاً نشان دهیم که چگونه دیدگاههای انحرافی رایج تنها با تحریف، نقض و پرده پوشی از احکام پایه‌ای مارکسیسم - لنینیسم برپای خود ایستاده‌اند.

www.iran-archive.com

۱) تولید سرمایه‌داری به مثابه وحدت پروسه تولید و پروسه
بسط ارزش (تولید ارزش اضافه)

سرمایه‌داری چیست و بر چه اساس از سایر نظام‌های تولیدی متمایز می‌گردد؟ مارکس تولید سرمایه‌داری را "وحدت پروسه تولید و پروسه بسط ارزش (تولید ارزش اضافه)" تعریف می‌کند. برای شناخت جوهر نظام سرمایه‌داری می‌باید قدری در این تعریف دقیق شویم:

تولید اجتماعی پیش شرط وجود هر جامعه و زیربنای اساسی آن است. وجه مشترک تمامی شیوه‌های تولید اجتماعی در طول تاریخ بشر همان پروسه فیزیکی کار است؛ پروسه‌ای که در آن انسان به کمک ابزار خود بر طبیعت اثر گذاشته، آنرا تغییر شکل می‌دهد و اشیاء مورد نیاز و استفاده خود را از دل آن بیرون می‌کشد. "کار قبل از هر چیز پروسه‌ای میان انسان و طبیعت است، پروسه‌ای که از طریق آن انسان با فعالیت خود در مناسبات موجود میان خود و طبیعت دخیل می‌شود، به آن نظم می‌بخشد و کنترل خود را بر آن اعمال می‌کند." (جلد اول ص ۱۷۳) پروسه کار، دقیقاً به این اعتبار که وجه مشترک همه شیوه‌های تولید اجتماعی است، از اشکال معین مناسبات تولیدی در هر مرحله معین از توسعه تاریخ بشر مستقل است. عبارات دیگر، در بیان هر نظام اجتماعی پروسه کار با ابعاد مشترکی جریان دارد. "جدیدترین و کهن‌ترین دوره‌های اجتماعی در مفولات معینی مشترکند که تولید بدون آن غیر قابل تصور است" (گروندریس، ص ۸۵) عوامل و عناصر بنیادی پروسه کار، که صرف نظر از شکل مناسبات تولیدی و درجه رشد نیروهای مولده در هر جامعه، اساس تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند عبارتند از ۱- کار ۲- شیئی یا موضوع کار، و ۳- ابزار کار. "سازگار با پروسه کار، فعالیت انسان از طریق ابزار کار، به تغییری در موضوع کار می‌انجامد، چیزی که خود را آماز هدف بود. پروسه کار در محصول نه فرجام می‌رسد. محصول این پروسه یک ارزش مصرف است، یعنی مقداری مواد طبیعی که بواسطه ایجاد تغییراتی در شکل آن، قابلیت رفع نیازهای بشری را یافته است" (جلد اول ۱۷۷). "اگر پروسه کار را از نقطه نظر نتیجه نهایی آن

در نظر بگیریم ، روشن است که هم ابزار کارو هم موضوع کار ، هر دو اجزاء وسائل تولید هستند و خودکار کار مولد است " (همانجا ص ۱۷۶)

خلاصه کنیم : پروسه کار ، و تولید ارزش مصرف از طریق آن ، پیش شرط وجودی انسان و هر نظام اجتماعی است . این پروسه می تواند از نظر دامنه گسترش و شکل عملی خود در مراحل مختلف تکامل تاریخی جوامع از ابعاد متفاوتی برخوردار باشد ، لیکن درو راه این ابعاد و اشکال گوناگون ، وجود دو عامل اساسی یعنی کار و وسائل کار شرطی ضروری و انکارناپذیر است . پروسه کار و تقابل عوامل درونی آن (کار و وسائل کار) پایه فیزیکی و مادی هر نظام تولیدی است و مارکس آنرا "شرایط کلی" هر نوع تولید (و لاجرم شرط اساسی وجود هر جامعه) نام می نهد .

لیکن وقوف بر وجود این "شرایط کلی" ، یعنی درک ضرورت وجود پروسه کار و امکان محوری آن در هر نظام اجتماعی ، خود در عین اینکه اصولی ترین نقطه آغاز در شناخت قانونمندی حرکت جوامع است ، این شناخت را تا مین نمی کند . طرح سیر تکاملی تاریخ و دبنا مبسم درونی حرکت آن ، و تاکید بر اینکه مناسبات اجتماعی اشکال متفاوتی در این سیر تکاملی بخود می پذیرند و در هر دوره معین قوانین حرکت مستقلی می یابند ، یکی از دستاوردهای پایه ای ماتریالیسم تاریخی است . مارکسیسم ، برخلاف انواع ایدئولوژی های بورژوازی که مناسبات سرمایه داری را ازلی و ابدی می پندارند ، دقیقاً بر محدودیت تاریخی این مناسبات و شرایط پیدایش ، حرکت و احتضار آن انگشت می گذارد و آنرا به تحلیل می کشد . طبیعی است که چنین تحلیلی صرفاً نمی تواند بر اساس شناخت "شرایط کلی تولید" استوار گردد ، چرا که سخن بر سر قوانینمندی مستقل حرکت جوامع در دوره های معین تاریخی است ، و "این به اصطلاح شرایط کلی تولید چیزی جز مقولات اسزاعی است که هیچیک از مراحل تاریخی واقعی تولید را تعریف نمی کند" (گروندر بس ص ۸۸ تاکید از مارکس) . پس "هرگاه از تولید سخن می گوئیم همواره تولید را در مرحله خاصی از توسعه اجتماعی در نظر داریم ... تولید

بطور کلی یک انتزاع است ، لیکن تا آنجا که جنبه های مشترک را تعریف ،
 و تاکید کرده و از تکرار جلوگیری می کند انتزاعی منطقی است " (همان
 جا ، ص ۸۵) . آنچه ما می خواهیم بدانیم قوانین حرکت نظام تولید
 سرمایه داری ، به مثابه یک نظام تولید معین و یک دوره تاریخی مشخص
 است و طبیعی است که برای این منظور نمی توان بر تحلیل "شرایط کلی
 تولید" (پروسه کار) ، یعنی وجه مشترک نظام سرمایه داری با سایر
 نظام های اجتماعی تکیه کرد . کاملاً برعکس ، باید دقیقاً به سراغ
 شناخت و تحلیل آن مناسبات و روابط تولیدی ای برویم که شیوه تولید
 سرمایه داری را از دیگر شیوه های تولید اجتماعی ، که همه با هم در
 وجود پروسه کار و تولید ارزش مصرفی مشترکند ، تمایز می کند . مولفه -
 ها و روابط ویژه تولید سرمایه داری کدامند ؟

دیدیم که بررسی تولید ، فی النفسه و در انتزاع از مناسبات
 معین تولیدی ، هر قدر هم که در جزئیات رابطه کار و وسائل کار دقیق
 شویم ، بخودی خود پاسخ سوال ما را در بر ندارد . بهمین ترتیب بررسی
 مقوله "استثمار" به شیوه ای انتزاعی به بیراهه رفتن است . همانطور
 که پروسه کار پیش شرط کلی هر نظام تولیدی است ، وجود افاضه محصول
 (اضافه بر ضروریات مصرفی تولیدکنندگان و بازسازی وسائل تولید)
 نیز شرط ضروری وجود همه جوامع طبقاتی است . رشد نیروهای مولده
 در دل جوامع کمونی اولیه و تولید اضافه شرط ضروری پیدایش طبقات
 اجتماعی است ، چراکه بدون وجود این اضافه محصول اصولاً سخنی از
 تملک بخشی از تولید طبقه ای در جامعه توسط طبقه دیگر (استثمار)
 نمی تواند در بین باشد . بنابراین وجود اضافه محصول صرفاً می تواند
 یکی از مولفه های اساسی تمایز جوامع طبقاتی از کمون اولیه باشد
 و باز ، دقیقاً به این خاطر که این وجه مشترک تمام جوامع طبقاتی
 است ، نمی تواند خودبیانگر چگونگی روابط اقتصادی و سیاسی طبقات
 در دوره های معین و مختلف توسعه تاریخی جوامع گشته و باقی مانده
 اقتصادی مستقل حرکت هر دوره را از ادوار دیگر مشخص کند . آنچه
 نظام های طبقاتی مختلف را از یکدیگر متمایز می کند وجود استثمار
 بطور کلی (تملک اضافه محصول تولیدکنندگان بوسیله طبقه و با طبقات

حاکم (نیست . خان فاتحی که خراج می‌گیرد، آخوندی که از خمس و زکوة زندگی می‌کند، اربابی که از محصول سهم می‌برد، سرمایه‌داری که سود می‌برد و رباخواری که ربح می‌گیرد، همه سهمی از محصولات کار اجتماعی می‌برند که خود نقشی در پروسه تولید آن نداشته‌اند. به همین ترتیب برده‌ای که برای صاحب‌جان می‌کند، رعینتی که بیگاری می‌کند و کارگری که نیروی کارش را "آزادانه" در بازار به سرمایه‌دار می‌فروشد، همه، علیرغم اینکه تولیدکنندگان ثروت جامعه هستند، از حداقل معیشتی که در هر مقطع معین در جامعه تلویحاً و یا علناً به رسمیت شناخته شده است بهره‌مندند و نه بیشتر. پس وجه تمایز دوره‌های مختلف اجتماعی در تاریخ جوامع طبقاتی، وجود و یا عدم وجود استثمار و مفتخوری نیست، بلکه آن روابط و قانونمندی خاص اقتصادی است که استثمار و مفتخوری در هر دوره معین در چهارچوب معین و مستقل آن شکل می‌گیرد. مارکس مولفه اصلی تمایز جوامع طبقاتی مختلف را چنین خلاصه می‌کند: "آنچه فرم‌اسیون‌های اقتصادی گوناگون جوامع را از هم متمایز می‌کند... شکلی است که بر مبنای آن این کار اضافه در هر مورد از تولیدکننده مستقیم - کارگر (به معنای عام) - بیرون کشیده می‌شود" (جلد اول، ص ۲۰۹). پس آنچه سرمایه‌داری را سرمایه‌داری می‌کند این نیست که این نظام نظامی تولیدی است و در آن انسان، به کمک وسائل تولید، ارزش مصرف بوجود می‌آورد، چه این خلقت تمام جوامع بشری است؛ بهمین ترتیب، سرمایه‌داری با این مولفه متمایز نمی‌شود که در این نظام، از تولیدکنندگان - کارگران (به معنای عام) - کار اضافه کشیده می‌شود و اضافه محصول به تملک مالکان و وسائل تولید درمی‌آید، چه با این خلقت عام همه نظام‌های اجتماعی طبقاتی است. آنچه به سرمایه‌داری ماهیتی محزا و قانونمندی ای مستقل می‌بخشد، شیوه منحصر بفردی است که بر اساس آن اضافه محصول در اس نظام به تملک مالکان و وسائل تولید درمی‌آید. این شیوه و شکل، چیزی جز تولید ارزش اضافه نیست. تولید سرمایه‌داری نظامی است که در آن "رابطه سرمایه"، یعنی "پروسه تولید ارزش اضافه" بر تولید اجتماعی حاکم می‌شود و پروسه اجتماعی کار در چهارچوب بی‌سرمایه (تولید

ارزش اضافه) مقید می‌گردد. پیش از آنکه به شرایط غلبه سرمایه‌بر تولید اجتماعی بپردازیم لازم است قدری در خود "رابطه سرمایه"، یعنی پروسه تولید ارزش اضافه دقیق شویم:

اینکه محصول اضافه بصورت ارزش اضافه متجلی گردد، قبل از هرچیز مستلزم آنست که محصولات پروسه کار (پروسه تولید) علاوه بر ارزش مصرف‌داری ارزش نیز باشند، بعبارت دیگر کالا شده باشند. باین ترتیب هم از نقطه نظر تحلیلی و هم از نظر تکامل تاریخی مقولات، پدیده‌ها و روابط اقتصادی، کالا بر سرمایه پیشی می‌گیرد. تولید سرمایه‌داری شکل تکامل یافته و تعمیم یافته تولید کالائی است. تولید کالائی، که در آن تولید کنندگان مستقل که صاحب ابزار کار خویشند (ویاتحار) محصولات خود را (و یا اضافه محصول تولید کنندگان دیگر را) در بازار مبادله می‌کنند، خود ریشه‌ای تاریخی دارد. این شیوه تولید در حاشیه نظام‌های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری رشد می‌کند و بتدریج نطفه‌های آن نهادها و روابط اقتصادی ای که بعدها در نظام سرمایه‌داری به محور اساسی مناسبات حاکم بدل می‌گردند - مانند پول، بازار، جدائی مأنوفا کتور از کشاورزی، بسط تجارت و غیره - را بوجود می‌آورد. این ابتدا در چهارچوب تولید کالائی است که محصولات پروسه کار بجز ارزش مصرف از مولف ارزش نیز برخوردار می‌گردند. کالا وحدت ارزش مصرف و ارزش است و تولید کالا "وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش". لیکن از تولید کالا تا تولید سرمایه‌داری، چه از نظر تحلیلی و چه از نقطه نظر تکامل تاریخی راه درازی است. از نقطه نظر تحلیلی مارکس این تفاوت را چنین خلاصه می‌کند: "پروسه تولید، هرگاه به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش در نظر گرفته شود همان پروسه تولید کالا است، و هرگاه بعنوان وحدت پروسه کار و پروسه بسط ارزش (تولید ارزش اضافه) در نظر گرفته شود، تولید سرمایه‌داری و یا بعبارت دیگر شکل سرمایه‌داری تولید کالا است" (جلد اول ص ۱۹۱). در تولید کالائی سخن بر سر تولید ارزش است و در تولید سرمایه‌داری بر سر تولید ارزش اضافه. اهمیت این تفاوت در چیست؟ آیا پروسه تولید ارزش

افزافه همان پروسه تولید ارزش نیست که بیش از حد معینی کش داده شده باشد؟ (۲) آیا جای ترتیب تفاوت تولید کالائی و تولید سرمایه داری صرفاً تفاوتی کمی نیست؟

در مورد سوال اول باید گفت که بدون شک در نظام سرمایه داری چنین است! پروسه تولید ارزش اضافه همان پروسه تولید ارزش است که بیش از "حدنصاب" معینی ادامه یافته باشد لیکن آنجا که تولید ارزش در نظام کالائی با تولید ارزش اضافه، که مختص نظام سرمایه داری است، مقایسه کنیم درمی یابیم که برای تحقق این دومی (یعنی تولید ارزش اضافه) وجود شرایط عینی معینی ضروری است که اصولاً در نظام تولید کالائی غائب است. محوری اصلی این شرایط عینی کالاشدن نیروی کار است. برای آنکه تولید اضافه بصورت ارزش اضافه تجلی یابد، این صرفاً کافی نیست که محصولات پروسه کار علاوه بر این که ارزش مصرف هستند ارزش هم باشند (کالا گردند)، بلکه می باید "شرایط کلی تولید" (کار و وسائل تولید) نیز به کالا بدل گردند، تا بدین ترتیب پروسه کار به پروسه مواجهه و فعل و انفعال متعالی دو سوچ کالاشدن شود و از این طریق عوامل اولیه پروسه کار بتوانند بیان ارزشی یابند. وسائل کار در همان تولید کالائی بر این فایده استرا دارند که تا حدود قابل ملاحظه ای به کالا تبدیل شوند. لیکن کالاشدن کار (و یاد دهنی نیروی کار) و بازنولید آن به مثابه یک کالا دقیقاً همان پروسه ای است که شرط لازم تولید ارزش اضافه و جوهر ویژه نظام سرمایه داری است. از همینجاست که اهمیت معرفت سرمایه داری به مثابه "تولید کالائی معمم نامفهم" را درمی یابیم، چرا که تا کالاشدن "به نیروی کار معمم بنامد، تولید کالائی به تولید سرمایه داری بدل نمی شود. با این ترتیب پاسخ سوال دوم هم اکنون روشن است. تفاوت تولید کالائی با تولید سرمایه داری، از نقطه نظر تحلیلی، اندک تفاوتی کمی نیست. سرمایه داری صرفاً نظامی است که در آن تولید کالائی گسرده شده است و بنا بر کالاهای بیشتری تولید می شود. صحت ترس کالاشدن مهم ترس بدیده، نمادای - نیروی کار - و ثنوری تولید ارزش اضافه است. از نظر تاریخی سیر، همانطور که

گفتیم ، از تولید کالای ناتولید سرمایه‌داری راه درازی است و اینک واضح است چرا . تحول تولید کالای به تولید سرمایه‌داری درگرو آن تحولات و تغییرات اجتماعی و تاریخی است که زمینه را برای کالاشدن نیروی کار فراهم می‌آورد و بدان تحقق می‌بخشد . تاریخ ظهور سرمایه ، تاریخ ظهور کارمزدی از دل روابط اسارت‌بار فئودالی است . تاریخ سلب مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم و جدایی زارمین از زمین است ، تاریخی که بگفته مارکس "در تقویم حیات بشریت با عروقی از آتشش و خون ثبت گشته است" (جلد اول ۶۶۹)

تقابل کارمزدی و سرمایه و تولید ارزش اضافه بر مبنای آن ، جوهر " رابطه سرمایه " است . با کالاشدن نیروی کار در سطح وسیع در جامعه رابطه سرمایه بر تولید اجتماعی حاکم می‌گردد . با استقرار حاکمیت سرمایه بر تولید اجتماعی ، قوانین اقتصادی حرکت جامعه نیز خصلتی مشخصا سرمایه‌دارانه بخود می‌گیرد . مقولات و روابطی چون پروسه تولید ، کالا ، پول ، بازار و غیره که از نقطه نظر تحلیلی و تاریخی پیش فرض و زمینه ظهور سرمایه و تولید سرمایه‌داری بودند ، اینک به اتکاء سرمایه و بر اساس قانونمندی حرکت آن ، موجودیت و استقرار می‌یابند . " حتی مقولات اقتصادی ای که با شیوه‌های اقتصادی پیشین متناسب بودند ، تحت نظام تولید سرمایه‌داری از خصلت تاریخی جدید و ویژه‌ای برخوردار می‌شوند " (نتایج ، ص ۹۵۰) . سرمایه مهر خود را بر تمامی پروسه کار می‌کوبد . رابطه انسان و وسائل تولید خود را در " رابطه ای میان چیزهایی که سرمایه‌دار خریده است ، چیزهایی که به او تعلق دارد " متجلی می‌سازد و پروسه کار ، اسن پیش فرض وجود و بقاء جامعه بشری ، صرفا به محملی ضروری برای تولید ، ساز تولید و انباشت سرمایه بدل می‌گردد ، و دامنه و بسط و چگونگی آن با مقتضیات حرکت سرمایه تطابق می‌یابد . محصول پروسه کار ، یعنی ارزش مصرفی که رافع نیازهای اجتماعی و بشری است ، اینجا به اعتبار اینکه محمل فیزیکی ارزش و نه فقط ارزش بلکه ارزش اضافه است ، اهمیت می‌یابد و تولید می‌شود . " ارزش مصرف بدون شک آن چیزی نیست که تولید کالا بدین حال است . سرمایه‌دار صرفا به این دلیل و فقط تا آنجا ارزش مصرف تولید

می‌کند، که ارزش مصرف‌ظرف و محمل مادی ارزش مبادله است. سرمایه دار ما دو هدف دارد: اولاً می‌خواهد ارزش مصرفی تولید کند که دارای ارزش مبادله باشد، یعنی جسی برای فروش باشد، کالا باشد؛ و ثانیاً می‌خواهد کالائی تولید کند که از ارزش بیشتری نسبت به جمع ارزش کالاهائی که در تولید آن بکاررفته اند، یعنی ارزش وسائل تولید و نیروی کاری که با پول خود در بازار آزاد خریده است، برخوردار باشد هدف او فقط تولید ارزش مصرف نیست، بلکه تولید کالا است. نه فقط ارزش مصرف بلکه ارزش و باز نه فقط ارزش، بلکه همچنین ارزش اضافه" (جلد اول ص ۱۸۱). به این ترتیب پروسه کار از نظر انگیزه (سود آوری) ، شرایط (کالاسدن عوامل تولید) و قوانین رشد (قوانین انباشت سرمایه) خلعتی کاملاً سرمایه دارانه بخود می‌پذیرد.

تولید سرمایه داری "حتی به مقولات اقتصادی متناسب با نظامهای پیشین" نیز محتوای تازه‌ای می‌بخشد. تقسیم کار، کالا، بازار، پول و تجارت که خود زمینه‌های عروج نظام سرمایه داری بودند نیز از این استحاله درونی درامان نمی‌مانند. کالا، تجلی مبادله محصول تولید کنندگان مستقل در حاشیه نظامهای تولیدی ماقبل سرمایه داری و با اضافه محصول خود این نظامها، به شکل عام و اولیه همه محصولات کار اجتماعی تبدیل می‌شود و "خلعت مشخصه عصر سرمایه داری اینست که نیروی کار در چشم خود کارگر به شکل کالائی جلوه می‌کند که متعلق به اوست؛ در نتیجه کارش کارمزدی می‌شود. از طرف دیگر، فقط از همین لحظه است که محصول کار بطور اعم کالا می‌شود." (جلد اول ص ۱۶۷)

همین تعمیم یافتن شکل کالائی به همه محصولات پروسه کار بینگسرم آنست که سرمایه تقسیم کار مشخص خود را نیز بر تولید حاکم کند؛ "ثرای آنکه کالا شکل ضروری محصول گردد و لاجرم از خود دور کردن محصول شیوه لازم برای تملک و تصاحب آن شود، لازم است که تقسیم کار اجتماعی کاملاً پیشرفته ای وجود داشته باشد. در عین حال سرمایه اساس، یعنی صرفاً سرمایای تولید سرمایه داری و از این طریق سرمایه تقسیم کار سرمایه دارانه در کارگاه‌ها است که تمامی محصولات شکل کالا بخود می‌پذیرند و تمام تولید کنندگان الزاماً به تولید کنندگان کالا تبدیل

می‌شوند ، بنابراین تنها با ظهور تولید سرمایه‌داری است که ارزش مبادله واسطه‌جهان‌شمول و عام ارزش‌مصرف می‌شود" ("نتایج" ص ۹۵۱ تاکید از مارکس)

بازار و تجارت که تا این مرحله بر محور گردش کالاها و به اعتبار آن بسط می‌یافتند ، با استقرار حاکمیت سرمایه به نهادها و روابطی متحول می‌گردند که در چهارچوب آن ارزش اضافه متحقق می‌شود. گردش کالا تابع گردش سرمایه و تحول آن از شکل کالائی به شکل پولی و بالعکس می‌شود. پول که در جریان رشد و گسترش تولید کالائی و مبادله ، و مستقیماً در رابطه با گردش کالاها ، ظهور کرده و به مثابه بیان مستقل و خارجی ارزش ، نقش واسطه مبادله ، معیار ارزش و وسیله پرداخت را یافته بود ، با استقرار حاکمیت سرمایه نقشی کاملاً نوین می‌یابد. اینک پول یکی از اشکال مشخص سرمایه و "بالقوه سرمایه" است. "تحول پول ، که خود صرفاً شکل متفاوتی از کالا است ، به سرمایه ، تنها هنگامی می‌بوقوع می‌پیوندد که نیروی کار کارگر برای او به کالا تبدیل شده باشد" ("نتایج" ص ۹۵۰)

سای ترتیب با کالاشدن نیروی کار تولید کالائی ناگزیر به تولید سرمایه‌داری بدل می‌شود و تولید سرمایه‌داری بنوبه خود تولید کالا را در تمامی ابعادش بر مبنائی کاملاً متعابز از تولید کالائی ساده و بر اساس قوانین و ویژگی‌های خاص خود ، استوار می‌سازد :

این سه نکته اهمیت بسیاری دارند :

۱) تولید سرمایه‌داری اولین نظامی است که کالارانه شکل عام کلیه محصولات بدل می‌کند .

۲) از هنگامی که کارگر خوددیگر حزئی از شرایط تولید باشد .. به احتصار زمانی که نیروی کار بطور کلی کالاشده باشد ، تولید کالا ناگزیر به تولید سرمایه‌داری می‌انجامد .

۳) تولید سرمایه‌داری پایه تولید کالائی را ، تا آنجا که این دومی مستلزم تولید فردی مستقل و مبادله کالاهایین صاحبان آنهاست ، یعنی تا آنجا که بر مبنای مبادله معادله‌هاست ، از

و تاکید این حکم ابتدائی چندان هم خالی از ضرورت نیست ، چرا که در وهله اول دقیقاً همین حکم ابتدائی مارکسیسم است که در این تعابیر فراموش شده است .

در جزوه اول گفتیم که تعابیر رایج وابستگی را بر مبنای شکل کنکرت تبلور آن در ایران امروز توضیح می دهند . بعبارت دقیق تر در این بینش ها وابستگی سرمایه داری در ایران از طریق اشاره به مشاهداتی چون وابستگی تکنیکی (وابستگی به وسائل تولید خارجی ، وابستگی پولی (وابستگی به منابع پولی و اعتباری خارجی) و وابستگی بازاری (وابستگی به بازار خارجی) و ... تعریف می شود . نظام تولیدی نیز به اعتبار اینکه " سرمایه داران وابسته " برفاقتصاد سیاست حاکمیت دارند ، " وابسته " تعریف می شود . جهت حرکت این نظام ، وابسته شدن هر چه بیشتر ، غارت ثروتهای ملی ، رشد " ناموزون " تقسیم کار اجتماعی ، تولید نشدن اجناس " مورد نیاز " و واردات و یا تولید کالاهای بدر دینخورو بنجل ، فقدان صنایع مادر و بطور کلی " صنعتی " نشدن ، زوال کشاورزی و خلاصه عدم وجود خود کفائی و دینامیسم مستقل رشد است . سوز و آزی " ملی " هم از طریق معکوس کردن این مولفه ها " استخراج " می شود . تشری از سرمایه داران که کمتر و کمتر از نظریول و تکنیک و بازار به خارج وابسته اند و اگر امیریا لیسیم خود خواهانسه مانعشان نمی شد ، ایرانی آباد ، مستقل ، موزون و خود کفائی و سرشار از کالاهای " مفید " بوجود می آورد . می بینیم که آنچه کلاً غائب است همانا وابستگی رابطه تولید ارزش اضافه (رابطه متعال کارمزدی و سرمایه) به عملکرد سرمایه انحصاری است . همه تولید ارزش اضافه رابه مشابه جوهر نظام سرمایه داری پذیرفته ایم ، لیکن در تطبیل وابستگی سرمایه داری ایران فراموش می کنیم و وابستگی سرمایه داری ایران را جدا از این جوهر و بگونه ای توضیح می دهیم که گوئی عامدانه از سرمایه داری بودن ایران انزاع کرده ایم . از وابستگی پیروسه کار سخن می گوئیم (وابستگی تکنولوژیک) از حرکت جغرافیائی اضافه محصول سخن می گوئیم (غارت ثروتهای " ملی ") ، از وابستگی تولید کالائی و ارزش مصرف سخن می گوئیم (مساله تولید و واردات کالاهای

"سنجل") ، لیکن از پروسه تولید ارزش اضافه سخن نمی‌گوئیم . پس لازم است که تاکید کنیم که اگر از این آخری سخن نگفته باشیم اصولاً از وابستگی سرمایه‌داری در ایران سخن نگفته‌ایم . "بنابراین اگر بخواهیم از وابستگی سرمایه‌سخن بگوئیم می‌باید این وابستگی را مشخصاً بر اساس وابستگی رابطه سرمایه (یعنی تقابل کارمزدی و سرمایه - یعنی رابطه استثمار و تولید ارزش اضافه) به امپریالیسم توضیح دهیم . عبارت دیگر در وهله اول این نکته باید توضیح داده شود که چگونه تولید ارزش اضافه در ایران به امپریالیسم وابسته است و پس از درک جوهر این وابستگی - فقط پس از درک آن - از خود بپرسیم که چگونه این وابستگی ماهیت سرمایه اشکال کنکرت اقتصادی پیرامون ما را توضیح می‌دهد " ("اسطوره " جزوه اول ، صفحه ۲۳) .

دو ایراد اساسی ممکن است از همین ابتدا به شیوه برخورد ما به مساله گرفته شود : اولاً ممکن است گفته شود که جوهر و اساس وابستگی نمی‌تواند مستقل از شکل کنکرت تبلور خود موجودیت یابد و لذا تحلیل جامعی از اشکال کنکرت وابستگی سرمایه‌داری ایران بخودی خود دربرگیرنده توضیح جوهر و اساس آن نیز خواهد بود . عبارت دیگر وابستگی رابطه تولید ارزش اضافه ، ناگزیر خود را در اشکال کنکرتی چون وابستگی پولی ، کنیکی و بازاری ، و شکل مشخص تقسیم کار اجتماعی عی در بازار داخلی منجلی می‌کند و لاجرم ساخت این اشکال ساخت جوهر رابطه را نیز تأمین خواهد کرد . استنتاجی امپریسیستی از حکمی دیالکتیکی . این درست است که جوهر درونی یک رابطه اجتماعی (مثلاً تولید ارزش اضافه) ناگزیر خود را در اشکال و روابط کنکرت معنسی تبلور می‌کند و جز از طریق این اشکال کنکرت موجودیت خود را به ظهور و ثبوت نمی‌رساند . لیکن این اندام بدین معنی نیست که جوهر درونی یک رابطه اجتماعی را می‌توان صرفاً بر مبنای جمع‌بندی اشکال کنکرت تبلور آن ساخت و تعریف کرد . تئوری ارزش ما رکن خود رده‌ای ساز بر چنین شیوه برخوردی است . ارزش دروسابه قیمت است و قیمت شکل کنکرت و ناگزیر بجای ارزش ، لیکن توضیح چگونگی وجود و تغییرات ارزش یک کالا از مضامین قیمت و سایر حرکت قیمت هاست نمی‌آید ، بلکه ارزش

می‌باید خود بر اساس مقوله کار مجرد اجتماعاً لازم توضیح داده شود. نتیجه سیاسی امپریسیسم (تحریر گرائی) چیزی جز دنباله روی و افعال و از کف نهادن قدرت تحلیل و پیش بینی نیست. چرا که قانومندی درونی حرکت هر پدیده، خود را در تحول آن از شکلی کنکرت به شکلی دیگر متجلی می‌کند، و کسی که شناخت خود را از روابط اجتماعی سربینای اشکال بروز این روابط استوار کرده است، با هر تغییر گنج می‌شود، در نظریات اولیه خود شک می‌کند و تاروشن شدن "حقایق جدیدی" که اشکال جدید به ارمغان آورده اند، متفعلانه به انتظار می‌نشیند. اگر کسی سرمایه داری وابسته را با فقدان صنایع سنگین یکی گرفته باشد (که این یکی از تصورات حاکم برجمنش کمونیستی ما است)، آن روز که امپریالیسم بنا بر مقتضیات خود دست به صنعتی کردن کشور تحت سلطه زند، از نظر تئوریک خلع سلاح می‌شود و در عرصه سیاست به پشتیبانی از عوامل بومی این صنعتی کردن، به مثابه نیروهای ملی "مستقل ملی"، کشانیده می‌شود. و با اگر وابستگی را با "چپاول" منابع معدنی و "ثروتهای ملی" به قیمت نازل یکی گرفته باشد، از رهز جوانی های شاه مزدور در مورد بهای نفت و افزایش سریع آن در شگفت می‌شود (که بکند شاه ضدامپریالیست شده!) تا کتیکهای خود را همراه با تئوری هابش گم می‌کند و با سکوت و سرگیجه خود راه را برای رشد سز سه جهان ساز می‌گذارد و با اصلا خود بدان می‌گردد. در غیاب شناخت جوهر و اساس یک واقعیت، توضیح اشکال تبلور و تظاهر آن و از آن مهمتر شناخت ضرورت و چگونگی تحول آن از شکلی به شکل دیگر ممکن نیست. اسرا، سعی همانبت شوه سرخورد دیالکتیکی به اشکال کنکرت یک پدیده را، هر کس که برای چکه نکردن آب از سقف، برف را از روی نام پارو می‌کند، به اثبات می‌رساند.

باین ترتیب اسرا در احتمالی اول به شوه سرخورد ما، که بصورت بالقوه درسوه های رایج سرخورد به مسائله وابستگی تئوریزه شده است، خود بنا بر سبشی امپریسیستی است؛ سبشی که با ناپیگیری و افعال درونی خود راهگشای انواع و اقسام نظریات رویزونیستی و سناست های سازشکارانه می‌گردد و خود در تحمیل نهائی می‌تواند در خدمت آن سرار

و اما ایراد دوم : ممکن است کسی با صراحت حرف آخرش را اول
بزند و چنین عنوان کند که وابستگی رابطه ای است که اصولاً در سطح
شکل روابط سرمایه داری در ایران مطرح است و هیچگونه ارتباطی با
تولید ارزش اضافه و تقابل کارمزدی و سرمایه در بازار داخلی کشور
ندارد. بعبارت مشخص تر "وابستگی همینست که می بینیم و س، وابستگی
تکنولوژیک، پولی، بازاری، الخ، و هدف "ما" (البته در این
"مرحله ") نابودی همین روابط است و نابودی این روابط نیز نه
مستلزم تغییر و تحول رابطه کار و سرمایه است و نه بر آن ناشی
میگردد". بطور خلاصه و با تقلید از شیوه های بیانی رایج: "مبارزه
بر علیه وابستگی (و لاجرم امپریالیسم) مبارزه ای است که بر تضاد
"خلق و امپریالیسم" متکی است و نه بر تضاد کار و سرمایه و نوبت حل
این یکی هنوز نرسیده است".

اگر در مورد ایراد اول از گرایشی بسوی رویویسم و سازشکاری
سخن می گفتیم، در مورد این یکی دیگر با رویویسم تمام عیار
دراوینفورم مخصوصش مواجهیم. دورنمایی که این بینش برای انقلاب
ایران تصویر می کند اینست که: "پیروزی انقلاب کمونی در ابعاد روابط
وابستگی متجلی می شود و سرمایه داری ملی و مستقل برپا می آید
حرکت خویش را در جهت رشد نیروهای مولده کشور (که گویا امپریالیسم
تا بحال مانع آن بوده) آغاز می کند و ایران به سرزمینی آزاد و...
بدل می شود، آنگاه نوبت حل تضاد کار و سرمایه فرا می رسد" اگر این
موضع را در یک عمامه ضرب کنیم به همان موضع معروف امپریالیسم
(آمریکا) سلطان بزرگ است " که گویا به حلد سوزواری فرو رفته
است می رسیم و وظیفه مان هم همانا استقرار مانکست "مشروع و مشروط"
پورژوازی روابط تولید و اتحاد رمنه برای استثمار "مشروع و مشروط"
طبقه کارگر، تعریف می شود! امپریالیسم را از پس سره، سرمایه
را نگاه داریم؟! آری، اتویی سرمایه داری ملی و مستقل و دموکرات
و البته مشروع) در عصر امپریالیسم، با ساخت مکانیکی و سوزواری
از ساله وابستگی پیوندی ناگزیر دارد. این دیگر حتی یک اتویی

سوسیالیستی نیست ، بلکه اتوپیی کاپیتالیستی فرزندان ناقص العقل و رمانتیک خاندان کثیرالاولاد بورژوازی است . یک اتوپیی است ، زیرا در عصر امپریالیسم ، در بالاترین مرحله سرمایه داری ، اصولاً از پایداری مادی برای تحقق خویش بر خوردار نیست . کاپیتالیستی است ، چرا که علیرغم مهمل بودنش از نظر اقتصادی ، در تئوری و پراتیک بر نظرات شعارها و رهنمودهای سیاسی بورژوازی لیبرال و مباحثاتش صحنه می گذارد و می کوشد توده های زحمتکش را باریگر بزیمر پرچم بورژوازی و در خدمت او بسیج کند . نظریات "سه جهان" و "راه رشد غیر سرمایه داری" در واقعیت امر چیزی جز این کاپیتالیسم تخیلی در پوشش عبارات ششه سوسیالیستی نیست و دقیقاً به همین اعتبار حربه بسیار موثری در دست بورژوازی در انقلاب حاضر است . این نظریات خائنه ، با سوء استفاده از گرایش بالقوه طبقه کارگر به اردوگاه سوسیالیسم ، به ادعاهای عوام فریبانه بخشی از بورژوازی ایران ، به ادعاهایی که خود آن قشر باور ندارد و صرفاً ابزار سیاسی - ایدئولوژیک اودر به سازش کشیدن انقلاب ما است ، رنگ و لعاب "سوسیالیستی" زده و آنرا به جنبش کارگری قالب می کند . دفاع از مقوله "بورژوازی ملی و مستقل" ، در شرایطی که خود بورژوازی "ملی و مستقل" بوجی این مقوله راه هزار زبان آشکارا اعلام کرده است ، نتیجه ای جز به مسلخ بردن جنبش کارگری و کمونیستی کشور ما ببار نخواهد آورد .

باین ترتیب ، حرکت از تحلیل عمقی سرمایه داری وابسته در ایران ، یعنی حرکت از شناخت وابستگی پروسه تولید ارزش اضافه و ضروریات آن در این نظام (و به بیان رایج ، یعنی حرکت از تضاد کار و سرمایه) بنظر ما محور ساخت ماهیت انقلاب کنونی و مرزبندی نیروهای انقلاب و ضدانقلاب و اساس اتحاد سیاست های مستقل پرولتری و طرد نظرات انحرافی و روبریونیستی است .

حال اگر توافق کرده باشیم که در تحلیل سرمایه داری ایران و وابستگی آن می باید از رابطه متقابل کارمزدی و سرمایه در سطح تولید ارزش اضافه آغاز کنیم ، یک سوال اساسی مطرح می شود که حرکت در جهت پاسخگویی به آن چهارچوب مائستی مطالب این جزوه و دو جزوه

بعد را تشکیل می‌دهد. این سوال اساسی اینست: اگر می‌باید از جوهر "رابطه سرمایه" در نظام تولیدی ایران آغاز کنیم و سپس اشکال کنکرت تجلی آن را توضیح دهیم، از کدام مفاهیم، مقولات و روابط اقتصادی می‌باید به مثابه ابزار تفوریک تحلیل خود استفاده کنیم؟ برای باز-یابی این ابزار تفوریک باید بحث خود را از آنجا که رها کردیم — ادامه دهیم:

گفتیم که این پروسه تولید ارزش اضافه است که باید برای درک قانونمندی ویژه نظام سرمایه‌داری مورد تحلیل قرار گیرد. این دقیقاً کاری است که مارکس در کتاب سرمایه انجام می‌دهد. مارکس ابتدا با این مشاهده آغاز می‌کند که کالا شکل اولیه و عنصر تشکیل دهنده ثروت در جامعه بورژوازی است (سرمایه، پاراگراف اول). دوگانگی درونی کالا (ارزش مصرف و ارزش مبادله) بیانگر این واقعیت است که کالا از یکسو نتیجه پروسه کار است (ارزش مصرف است و از سوی دیگر در همان حال نتیجه پروسه تولید ارزش است (ارزش مبادله است). لیکن همانطور که گفتیم تولید کالا با تولید سرمایه-داری یکی نیست، چرا که در تولید سرمایه‌داری نه تنها ارزش، بلکه ارزش اضافه نیز تولید می‌شود. بنابراین مارکس از کالا فراتر می‌رود و این سوال اساسی را طرح می‌کند که: چگونه در نظام سرمایه-داری تولید و مبادله معادل کالاها به بسط ارزش (تولید ارزش اضافه) می‌انجامد؟ مارکس برای توضیح این مساله از شکل عمومی دیگرسانی کنکرت سرمایه آغاز می‌کند. سرمایه در عمومی ترس شکل درسیب گردش خود به شکل "پول - کالا - پول": $(M-C-M)$ ظاهر می‌یابد. بسط ارزش در این فرمول به این ترتیب بیان می‌شود که پول نهائی از پول اولی بیشتر است. بعبارت دیگر فرمول عام سرمایه چنین است:

→ پول نهائی - کالا - پول اولیه

$m-c-m'$

پول نهائی از پول

اولیه بیشتر است

$M' > M$

لیکن این فرمول کلی چگونگی تولید ارزش اضافه ، یعنی این واقعیت را که پول نهائی (M') از پول اولی (M) بیشتر است ، را توضیح نمی‌دهد مارکس مشکل را چنین خلاصه می‌کند :

"تبدیل پول به سرمایه می‌باید بر مبنای قوانین حاکم بر مبادله کالاها به نحوی توضیح داده شود که نقطه آغاز حرکت آن مبادله معادل ها باشد . دوست ما آقای پولدار ، که هنوز یک سرمایه‌دار در مرحله جنینی است ، می‌باید ابتدا کالاها را مطابق ارزششان بخرد و سپس مطابق ارزششان بفروشد ، و با این وجود در پایان پروسه ارزشی بیش از آنچه در ابتدا مایه گذاشته بود از گردش بیرون بکشد . رشد و تبدیل او به یک سرمایه‌دار تمام عیار ، سابعدهم در درون عرصه گردش انجام پذیرد و هم خارج از آن ، اینها هستند شروط مساله ، این گوی و این میدان "

(جلد اول ص ۱۶۳)

اگر به فرمول فوق دقیق شویم این تناقض را بوضوح می‌بینیم . فرمول $(M-C-M)$ از دو حلقه $(M-C)$ (خرید) ، و $(C-M)$ (فروش) تشکیل می‌شود . و در مبادله کالاها ، که سرمایه می‌باید سرمایه‌ای آن استخراج شود ، در هر دو حلقه مبادلاتی معادل صورت گرفته است .^۴ به این ترتیب منشاء ارزش اضافه در مبادله نیست . تحلیل منطقی^۵ عرصه تولید کشانده می‌شود (رجوع کنید به جلد اول ، بخش دوم ، فصل ۶) . لیکن فرمول فوق اصولاً بصوری از پروسه تولید بدست نمی‌دهد . پروسه تولید می‌باید در فاصله مابین دو حلقه مبادله اسام بدبیردو فرمول فوق کل این پروسه را صرفاً بصورت منقطع خلاصه می‌کند . اگر پروسه تولید (پروسه کار) را در فرمول فوق دقیق تر عرصه کسب این فرمول بشکل زیر تبدیل می‌شود :^۵

پول نهائی - کالا - پروسه تولید - نیروی کار - وسائل تولید - کالا - پول :



بعبارت دیگر کالاهائی که سرمایه دار می‌خرد به دویختن وسائل تولید و نیروی کار تقسیم می‌شود. - پروسه کار، یعنی تبادل مادی نیروی کار و وسائل تولید انجام می‌پذیرد و کالای ثالثی (C') تولید می‌شود که در بازار فروخته شده و پول نهائی (M') حاصل می‌گردد. از نقطه نظر مبادله معادله در حلقه‌های مختلف، فرمول بسط یافته فوق تفاوتی با فرمول قبلی ندارد. در حلقه ($M-C$) سرمایه دار هم - چنان کالاهائی را مطابق ارزش آنها خریداری می‌کند. این مبادله اینک دقیق تر فرموله شده است: سرمایه دار در حلقه خرید در واقع دو مبادله انجام می‌دهد، وسائل تولید می‌خرد ($M-MP$) و نیروی کار ($M-L$). در مبادله اول معادل ارزش وسائل تولید سانه تعریف به صاحبان آن پرداخت شده است. همچنین، با فرض شرایط متعارف کارکرد سرمایه داری (شرایط غیر بحرانی) ارزش نیروی کار نیز بصورت مزد به صاحب آن (کارگر) پرداخت شده است. در حلقه فروش ($C'-M'$) نیز مانند فرمول قبل کالای تمام شده مطابق ارزش آن بفروش رسیده است. شک نیست که برای درک علت و حگه‌نگی بسط ارزش (تولید ارزش اضافه) در فرمول بالا باید به مرحله P یعنی پروسه کار دقیق شویم. لیکن ایحان نیز اشکال اساسی این فرمول (تا آنجا که هدف توصیح منشاء ارزش اضافه است) خود نمائی می‌کند. این فرمول علی‌رغم اینکه نسبت به فرمول عام تر ($M-C-M'$) تصویر روشن تری از پروسه کار بدست می‌دهد، همچنان در سطح بیان دگرسانی بیرونی سرمایه - یعنی تحول سرمایه از شکل پولی، به شکل مولد، و سپس به شکل کالایی و مجدداً به شکل پولی - محدود می‌ماند. از نظر تحلیلی این فرمول در همان سطحی از انتزاع فرار دارد که فرمول ($M-CM'$)، فرمول بسط یافته دوم، مکان پروسه کار را در سیر گردش و بازتولید سرمایه

مشخص می‌کند، اما آنرا صرفاً در شکل مادی و فیزیکی آن، یعنی در سطحی که در ابتدای این بخش گفتیم، عرضه می‌کند. پروسه کار در این فرمول تنها این را نشان می‌دهد که کارگران با استفاده از ابزار تولید و مواد خام، کالاهای دیگری تولید می‌کنند و ابتدا این نکته را توضیح نمی‌دهد که چگونه ارزش کالاهای بدست آمده، از جمع ارزش کالاهایی که در تولید آن بکار رفته است، بیشتر است. اینجا پروسه کار به مفهوم عام آن، به مفهوم پروسه ای که در تمام نظامهای اجتماعی مشترک است، به معنای پروسه ای که در طی آن ارزش مصرف تولید می‌شود، عرضه می‌گردد. حال آنکه همانطور که قبلاً گفتیم برای توضیح چگونگی سسط ارزش (تولید ارزش اضافه) می‌باید پروسه کار را از دیدگاه تولید ارزش، و نه ارزش مصرف، بررسی کرد. این خطت ویژه پروسه کار در نظام سرمایه داری است که "شرایط کلی تولید" (کار و وسائل کار) بیان ارزشی می‌یابند و لذا برای بیان چگونگی تولید ارزش اضافه می‌باید دقیقاً بدنبال فرمول و یا رابطه ای بگردیم که رابطه متقابل کار و وسائل کار را نه بصورت رابطه ای میان اشیاء مختلف با کیفیت های مختلف، بلکه به مثابه رابطه ای میان کمیات مختلفی از یک چیز (ارزش) نشان دهد.

پس واضح است که چرا مارکس برای توضیح جوهر و ماهیت سرمایه به (سطح ارزش) در چهارچوب فرمول بالا و توضیح سیر دگرسانی سرمایه محدود نمی‌ماند (یا این تر نشان خواهیم داد که چگونه تعابیر — انحرافی مماله و استگی از همین درک صوری از سرمایه و مقولات و مفاهیم مربوط به سیر گردش، حرکت می‌کند). مارکس برای توضیح چگونگی تولید ارزش اضافه و تبدیل پول به سرمایه فرمول دیگری عرضه می‌کند که بیان فشرده خطوط عمده نظری استثمار و استنتاجات پایه ای او در مورد قوانین حرکت اقتصادی سرمایه داری و تناقضات دروسی سیر انباشت سرمایه است. این فرمول سرمایه را به براساس اشکال مختلفی که در سیر گردش خود، در حرکت سیرونی خود، می‌پذیرد (پول، کالا، وسائل تولید) بلکه بر پایه تجربه دروسی آن به سرمایه ثابت و متعیر، عرضه می‌کند. مارکس با کشف خصنت دوگانه نیروی کار (به

مثابه یک کالا) نشان می‌دهد که این درحقیقت بخش متعمر سرمایه است، یعنی سرمایه‌ای که صرف خرید نیروی کار می‌شود، است که سطر می‌یابد. نیروی کار تنها کالایی است که "صرف آن تولید ارزش جدید می‌نماید". ابزار تولید و مواد خام صرفاً ارزش بخش مستهلک شده و مصرف شده خود را به کالای نهائی منتقل می‌کنند. حال آنکه از مصرف نیروی کار در پروسه تولید، ارزش اضافه بیشتری از ارزش نهفته در نیروی کار صرف شده عاید می‌شود. اساس تولید ارزش اضافه استثمار کار است. فرمولی که مارکس برای بیان ماهیت و جوهر سرمایه عرضه می‌کند فرمول آشنای زیر است.^۷

$$\begin{array}{l} \longrightarrow \\ ۲: \left[\begin{array}{l} \text{کل ارزش} = \text{ارزش اضافه} + \text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} \\ \mathbf{C + V + S = W} \end{array} \right. \end{array}$$

برخلاف فرمول قبل که شرح اشکال و کمیات مختلفی بود که سرمایه در سیر گردش بخود می‌پذیرد، فرمول بالا سرمایه را بر حسب کمیت ارزش عرضه می‌کند. اجزاء مختلف فرمول (سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافه)، همه صرفاً به مثابه کمیات مختلفی از یک درونمایه واحد، یعنی ارزش، در فرمول ظاهر می‌شوند، اسکه این اجزاء به صورت چه ارزش مصرف‌هایی متحجم می‌شوند در روابط موجود میان این اجزاء سی تاثیر است (همبفدر کافی است که بدانسان عوامل مادی سرمایه ثابت را وسائل تولید و عوامل مادی سرمایه متغیر را وسائل معینت تشکیل می‌دهد، ارزش اضافه می‌تواند در هر نوع کالایی متحجم شده باشد). این انتزاع از شکل کمکرت وسائل تولید، مصرف و محصولات پروسه کار، انتزاعی عینی و واقعی است که در جامعه سرمایه داری عملاً اتفاق می‌افتد و توضیح چگونگی سطر ارزش بدون سار ساحس این صفت و سزه جامعه سرمایه داری ممکن نیست سرمایه ارزشی است که سطر می‌یابد، این جوهر سرمایه است. در تبدیل پول

به سرمایه ، نقطه آغاز این پروسه^۲ بسط ارزش فرمول است اما :

"سخودی خود این مقدار پول ، تنها در صورتی می تواند سرمایه تعریف شود که نا هدف زیاد شدن کار گرفته شود و مشخصاً برای زیاد شدن خرج شود... بنابراین در این بیان ساده از سرمایه (با سرمایه بعد از این) به مثابه پول یا ارزش ، همه اتصا- لات با ارزش مصرف گسیخته و نابود شده اند . حتی از این بارز تر حذف تمام نشانه های ناخواسته و بالقوه گنج کننده^۳ پروسه^۲ واقعی کار است (تولید کالا و غیره) . باین دلیل است که خلقت و خصیصه ویژه تولید سرمایه داری چنین ساده و انتزاعی متجلی می شود . اگر سرمایه اولیه مقدار ارزشی برابر X باشد ، این تنها هنگامی به سرمایه بدل می گردد و هدف آن حاصل می شود که به $X+\Delta X$ تبدیل شود یعنی به مقداری پول و یا ارزش که برابر باشد با مبلغ اولیه بعلاوه مقداری مازاد مبلغ اولیه ؛ به بیان دیگر وقتی که به مقدار معینی پول بعلاوه پول اضافه ، مقدار معینی ارزش بعلاوه ارزش اضافه ، تبدیل گردد . بنابراین تولید ارزش اضافه که شامل حفظ ارزش اولیه^۴ پیش ریخته است - به مثابه هدف تعیین کننده ، نیروی محرکه و نتیجه نهایی تولید سرمایه داری تظاهر می یابد ."

("نتایج" ص ۹۷۶ تاکیدات از مارکس)

باین ترتیب مارکس ، در تمایز با فرمول اول که شرح تحول کیفی سرمایه بود ، موثر تولید سرمایه داری و رابطه سرمایه را از مولفه کتی آن ، بر پروسه^۲ زیاد شدن ارزش ، پایه می ریزد ، و فرمول ۲ ، که چکیده^۵ توضیح چگونگی بسط ارزش است دقیقاً فرمولی است که می باید در ساخت سیر حرکت سرمایه از آن آغاز کرد . مارکس سپس از خود سوال می کند که چگونه X به $X+\Delta X$ تبدیل می شود؟ چگونه سرمایه بسط می یابد؟ و در پاسخ به این سوال است که مارکس قدم به قدم ، با توضیح مکان سرمایه متعبر در تحزیه درونی کل سرمایه و با توضیح خلقت دوگانه نیروی کار ، شکل عام $X+\Delta X$ را به صورت فرمول ۲ ، یعنی $C+V+S$ ، عرضه می کند . مارکس سپس از استخراج این فرمول چنین

نتیجه گیری می‌کند:

"بنابراین نقش عملی ای که ویژه سرمایه به معنی اخص کلمه است، تولید ارزش اضافه است، که همانطور که بعداً نشان خواهیم داد چیزی جز تولید کار اضافه، تملک کار بلاعوض، در جریان پروسه واقعی تولید نیست. این کار، کار بلاعوض، خود رادر ارزش اضافه متجلی می‌کند و عینیت می‌بخشد"

("تفاسیر" ص ۹۷۸، تاکیدات)

از مارکس)

به این ترتیب وقتی ما از ضرورت حرکت از جوهر رابطه سرمایه و سپس توضیح اشکال مختلف عملکرد مشخص سرمایه و نظام سرمایه داری سخن می‌گوئیم، دقیقاً به ضرورت حرکت از فرمول دوم تاکید داریم. این فرمولی است که مارکس مفاهیم پایه‌ای نقد اقتصادی خود را از جامعه سرمایه داری از آن استخراج می‌کند، مفاهیمی که می‌باید در اولین قدم به مثابه بُرنده‌ترین ابزار تحوریک و تحلیلی، بوسیله مبارزه کسیت‌ها آموخته و بکار بسته شوند. در مورد مقولات سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافی قبلاً توضیح دادیم. مقولات و روابط پایه‌ای دیگری را که می‌توان بلافاصله به مقولات فوق بنا کرد، بطور خلاصه و فهرست وار ذکر می‌کنیم:

ارزش اضافه

سرمایه متغیر

(۱) نرخ استثمار (نرخ ارزش اضافه):

سرمایه ثابت

سرمایه متغیر

(۲) ترکیب ارگانیک سرمایه:

(۳) نرخ سود: $\frac{\text{ارزش اضافه}}{\text{سرمایه ثابت} + \text{سرمایه متغیر}} = \text{نرخ استثمار} + ۱$ ترکیب ارگانیک

بنهین ترتیب مارکس فواین و روابط پایه‌ای حرکت سرمایه را نیز در عمیق ترین سطح، بر مبنای همین فرمول عرضه می‌کند و توضیح می‌دهد: قانون تمرکز و تراکم سرمایه، قانون گرایش نزولی نرخ سود، تقسیم کل سرمایه اجتماعی به بخش‌های مختلف (و شامل تولید،

وسائل مصرف - ضروری و تجملی) ، باز تولید گسترده و انباشت ، قیمت های تولید و متوسط شدن نرخ سود ، کارموله و غیرمولدو ... بطور خلاصه تحلیل قوانین عمومی انباشت و حرکت سرمایه و تناقضات درونی آن همه و همه قبل از هر چیز ، بر فرمول فوق که چیزی جز بیان فشرده چگونگی تولید ارزش اضافه ، چگونگی سطح ارزش از طریق استثمار کارمزدی ، نیست متکی است .

حال پیش از آنکه به بحث پیرامون مکان این در فرمول در تحلیل مساله وابستگی وارد شویم ، لازم است یکبار دیگر هر دو را در کنار هم ارائه دهیم :

۱) فرمول اول بیانگر سیر دگرسانی بیرونی سرمایه و تحول آن از شکلی به شکل دیگر است .

پول نهائی — کالا — پروسه تولید و ماقبل تولید
 کالای پول اولیه ۱) —
 نیروی کار

همانطور که گفتیم این فرمول نمونه خارجی سرمایه و بیانگر دقیق مختلف تبلور آنست ، و دقیقا به همین اعتبار بخودی خود نمیتواند جوهر و اساس سرمایه را که سطح ارزش از طریق استثمار است توضیح دهد . فرمول دوم دقیقا به توضیح جوهر و درونمایه سرمایه می پردازد :

کل ارزش = ارزش اضافه + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت ۲)

درک رابطه این دو فرمول و مکانی که هر یک در سطوح مختلف تحلیل جامعه سرمایه داری اشغال می کنند شرط لازم شناخت قوانین و تناقضات حرکت سرمایه و همچنین اشکال کنکرت تبلور آنست . حال اگر این دو فرمول را در نظر داشته باشیم و مولفه های رایج سبب مساله وابستگی را ، که در جزوه اول شرحه بدیم و بالاتر نیز مختصرا بسه آن اشاره کردیم ، بخاطر آوریم ، سطحی گرائی و سببش سورژوائی حاکم بر این تعابیر را به وضوح تشخیص می دهیم . کدام فرمول نقطه آغاز و حرکت و استخوانبندی این تعابیر را تشکیل می دهد ؟ مقولات و مفاهیمی که

تعمیر رایج در توضیح سرمایه‌داری وابسته بر آن متکی‌اند، از کدام فرمول مایه می‌گیرند؟ بدون شک فقط فرمول اول. شناخت تعابیر رایج از مقوله سرمایه‌داری و تولید سرمایه‌داری، آنجا که پای توضیح مسأله سرمایه‌داری وابسته به میان می‌آید، در سطح نمود خارجی سرمایه، در سطح ملموس و تجربی آن، یعنی در سطح فرمول اول، محدود می‌ماند. چرا که در این تعابیر اصولاً سخنی از رابطه کار و سرمایه که محتوای اصلی فرمول دوم است به میان نمی‌آید و سرتیغ مسأله "تفکیک سرمایه ملی" از "وابسته" را فاکتورهای چون وابستگی پولی، وابستگی تکنیکی، جغرافیای بازار فروش و کیفیت کالای تولید شده (بر حسب ارزش مصرف) هم می‌آید:

۱) وابستگی پولی: عبارت دقیق‌تر بدین معنی است که در فرمول ۱ مالک پول اولیه ایرانی نیست (و یا مثلاً انحصارات خارجی هستند، که خود باز پیشرفتی در فرمول‌بندی است). این فرمول‌بندی از سرمایه وابسته حتی در دقیق‌ترین بیان خود از سطح فرمول اول فراتر نمی‌رود، چرا که مالکیت حقوقی پول اولیه سهیج عنوان چگونگی تقسیم آنرا به اجزاء ثابت و متغیر، چگونگی استثمار بر این اساس و... را بیان نمی‌کند و یا بر آن تاثیر نمی‌گذارد. مهندس مهدی بازرگان (که بار سال این موقع عزیز دل هواداران بورژوازی "ملی" بود) می‌تواند کارخانه ریخته‌گری اش را به سرمایه‌دار خارجی بفروشد (یا از این راحت‌تر، تبعه آمریکا شود و یا بازم ساده‌تر، "تبعه آمریکا بودنش" بر ملا شود) بدون اینکه در سطح فرمول ۲ کوچکترین فعل و انفعالی صورت گرفته باشد.

۲) وابستگی تکنیکی: باز همان دقیق‌ترین نوع وابستگی این خواهد بود که در فرمول ۱ در حلقه (وسائل تولید — پول) فروشنده وسائل تولید شرکت خارجی است. بازم محدود است در فرمول ۱، چرا که در فرمول ۲ هیچ نشانی از اینکه کالاهایی که توسط سرمایه ثابت خریداری شده‌اند، کجا و تحت کنترل و مالکیت چه شخص حقوقی و یا حقیقی تولید شده‌اند، ایسکه از کجا آمده‌اند، وجود ندارد.

۳) جغرافیای بازار فروش: عبارت دقیق‌ترین اینک در حلقه

فروش (پول نهائی - کالا) درفرمول ۱ خریدار "خارجی" است .
 باز هم پای هبچیک از مقولاسی که مارکس در رابطه با چکوسکی تولید
 ارزش اضافه در فرمول ۲ بیان می‌کند به میان کشیده نشده است . اینکه
 سرمایه‌دار حسن خود را به چه کسی می‌فروشد و با کجا می‌فروشد ، رابطه
 متقابل سرمایه ثابت ، سرمایه متغیر ، کل روزکار ، نرخ استثمار و ...
 را ، که بنا بتعریف قبل از فروش بالفعل شده است . تحت تاثیر فرار
 نمی‌دهد .

۴) قضاوت اخلاقی (کاسکارانه) در مورد ارزش مصرف‌کالای
 تولید شده : اینکه سرمایه دار وابسته کالای "سد" و "بدر بخور" (!)
 "بنجل" ، غیر حیاتی و ... تولید می‌کند و مثلا سرمایه‌دار "ملی" کالا
 های "خوب و ضروری و بدرد بخور و اعلا (!)" ، نیز از محسوس ماندن
 در فرمول ۱ مایه می‌گیرد . این مولفه تعریف وابستگی ، کالای تمام
 شده (C') را در فرمول اول ، از دیدگاه سلسله و با نیاز مصرفی معین
 (و با علاقه ماوراء طبعاتی به رشد نیروهای مولده) ربر دره - سن
 قرار می‌دهد . اینکه ارزش مصرف تولید شده در طول پروسه کار چه چیز
 است ، نه چه کار می‌خورد ، آدامس بادکنکی است یا راکتور اتمی ،
 روزنامه انقلاب اسلامی است یا جاقوی ضامن‌دار ، و ... بهیچوجه بیانگر
 رابطه کار و سرمایه در تولید آن و تمامی روابط و معولات بنسادی‌ای که
 فوقا ذکر کردیم نیست . این مولفه وابستگی نیز راهی به توضیح
 وابستگی سرمایه - که جوهر ویژه آن تولید ارزش اضافه است - نمی-
 گشاید .

با س ترتیب مولفه‌های مختلف تعاسر راجع مساله سرمایه‌داری
 وابسته ، در عرصه تفهیمات صوری سرمایه ، روابط حقوقی‌ای که سر
 اشکال تبلور سرمایه می‌گذرد ، خواص فیزیکی اشیاء تولید نده ، حفرا -
 فضای بازار فروش و ... بطور خلاصه در ساحت طاهری از سرمایه و
 وابستگی آن محدود می‌ماند ، و بازه متاسفانه در همین سطح سر کار را
 تمام نمی‌کند . حلقه ممانده سر روی کار - پول (M-L) سر به فرمول
۱ یعنی دارد . ممانده‌ای که ضرورت‌گذار از فرمول اول به فرمول
 دوم تاکید دارد :

"تنها فعل وانفعالی در درون عرصه گردش که مایه آن پرداختیم، خرید و فروش نیروی کار، به مثابه شرط بنیادی تولید سرمایه داری، بود" (جلد دوم، ص ۲۵۷)

پس حق بود که کسانی که این چنین به عرصه مبادله و گردش و اشکال تبلور سرمایه در این عرصه دل بسته اند، سری هم به این مبادله معین می‌زدند. اما خیر! گوئی محققین "مارکسیست" مآل عامدانه از بردن نام کارگر و نیروی کار گریز دارند، و گرنه شایسته بود تعبیری از وابستگی برمنای چگونگی خرید نیروی کار نیز بدست می‌دادند... و یا شاید آن بورژوازی "ملی" که به جنبش کمونیستی مآل ثغوری "اقتصادی" فروخته است، بنابر عادت دیرینه کم‌فروش نیز هست!

و اما در مورد وابستگی به مثابه ویژگی کل نظام تولیدی در ایران. در جزوه اول گفتیم که: "تعاریفی که از نظام سرمایه‌داری وابسته ارائه می‌شود عمدتاً بر تعمیم مکانیکی حرکات اقتصادی بورژوازی و از وابسته متکی است و سرمایه‌داری وابسته در واقع "نظام تولیدی تحت حاکمیت سرمایه‌داران وابسته" تلقی می‌شود". (ص ۱۶). و همچنین گفتیم که در این تعابیر وابستگی کل نظام سرمایه‌داری بدون کوچکترین اشاره‌ای به مقوله کل سرمایه اجتماعی، و قوانین عمومی حرکت آن توضیح داده می‌شود. در واقعیت امر کسی که شناخت خویش را از سرمایه به شبه‌ای کاملاً اتومبستی بر فرمول ۱، یعنی فرمول ظاهر سرمایه در گردش استوار کرده است، چاره‌ای جز نکیه بر تعمیم مکانیکی مشاهده نخواهد داشت. اینک این نکه را بوضوح می‌توان دید. در تعابیر رایج، وابستگی کل نظام سرمایه‌داری ایران به منابع پولی و اعتباری خسارچی بازتاب وابستگی سرمایه پولی بخش عمده‌ای از سرمایه‌داران به این منابع است؛ وابستگی تکنولوژیک و بازاری نیز همین صورت. بطور خلاصه هرگاه بخش عمده‌ای از سرمایه‌داران، بخش عمده سرمایه‌های کشور را، عمدتاً با خرید وسائل تولید از خارج، صرف تولید محصولات می‌کنند که عمدتاً برای بازار خارجی و نه برای رفع نیازهای "منبت ایران" تولید شده‌اند، ما با یک نظام سرمایه‌داری وابسته طرف خواهیم بود! بعبارت دیگر با این تعابیر، هرگاه در فرمول ۱ حرکت

تمام سرمایه‌داران را در نظر بگیریم ، حلقه‌های مبادلاتی "وابسته" بر "مستقل" می‌چربند ، سرمایه‌دارانی که سرمایه پولی‌شان وابسته است ، از خارج وسائل تولید می‌خرند و کالای مورد نیاز خارجی می‌سازند و در بازار خارج می‌فروشند ، حاکمیت دارند و لاجرم کل نظام تولید ، به اعتبار حاکمیت این سرمایه‌داران ، وابسته تعریف می‌شود . تعریف وابستگی کل نظام تولیدی از طریق مقایسه تعداد و حجم "اتم‌های وابسته" با "اتم‌های غیر وابسته" ، اینست جوهر تعریف سرمایه‌داری وابسته در تعبیر بورژوازی رایج در جنبش کمونیستی ما .

عواقب و آثاری که این وابستگی بر اقتصاد بازار داخلی می‌گذارد نیز از همین جا توضیح داده می‌شود : حاکمیت اتم‌های وابسته یعنی ایجاد شرایط لازم برای ابقا و بازتولید این حاکمیت . تقسیم کار اجتماعی در جهت منافع سرمایه‌داران وابسته شکل می‌گیرد ، صنایع مادر و سنگین (که بیانگروسمبل استقلال تکنیکی است) ، بانکهای "ملی" (پول و اعتبار مستقل) ، بازار داخلی متوازن و گسترده (تحقق ارزش کالاها بگونه‌ای "مستقل") موجودیت نمی‌یابند و

نتیجه سیاسی منطقی چنین "برخورد اقتصادی" ای نیز قابل تصور است : اگر انقلاب دموکراتیک ایران در محتوای اقتصادی خویش می‌باید سرمایه‌داری وابسته را براندازد ، آنگاه بر اساس این تعبیر ، طبیعتاً می‌باید حاکمیت سرمایه‌داران وابسته (این اتم‌های وابستگی که خصلت خود را ، به اعتبار کثرت خود ، بر کل سرمایه اجتماعی حاکم کرده‌اند) را سرنگون سازد . سرمایه‌داران "ملی" (هم‌هم‌های مستقل) در اس‌معرکه بی‌تقصدند و به حاکمیت رسدن آنها حتی می‌تواند نیروهای مولده را رشد دهد ، صنایع مورد نیاز را ایجاد کند ، کالاهای لازم و مفید را تولید کند ، استقلال تولیدی را تأمین نماید ، تقسیم کار اجتماعی و شاخه‌های تولیدی را در داخل کشور از اس‌حسام و الگوئی متوازن برخوردار سازد و باین ترتیب امر تحقق کالاهای تولید شده را در بازار داخلی ، بی هیچ نیازی به تجارت خارجی ، برپا به کاملاً مستقلی قرار دهد و اگر کار به همینجا ختم می‌شد ، ما بایک تئوری اقتصادی بورژوازی تمام عیار ، و یک خط مشی سیاسی بورژوازی - لیبرالی صریح مواحه می‌بودیم ، که

برسمنای تحلیل اقتصادی خود بورژوازی "ملی" راه مناسبه بیروی محرکه و رهبر طبیعی این انقلاب معرفی می‌کند. لیکن سخن بر سر آنست که تعابیر اقتصادی فوق، نماینده حاکم برجسته کمونیستی ماس و لاسرم این حقیقت که ضرورت شرکت ورهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بهیچوجه از تحلیل اقتصادی مربوطه استنباح شده است، می‌باید به نحوی پرده پوشی شود. لاجرم تبصره "منزلزل" بودن بورژوازی "ملی" در انقلاب مایه شبهه‌ای کاملاً اختیاری اضافه می‌شود. سیاست پیرولتاریا در قبال "این قشر"، از سیاستی خصمانه و استوار بر شناخت منافع بنیادی طبقات مختلف در این انقلاب، از سیاستی مبتنی بر تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی، به سیاستی سازشکارانه، مبتنی بر مشاهده و قضاوت تجربی حرکات روزمره این قشر، به سیاست "حمایت مشروط"، کاهش می‌یابد.

اتکاء بر مشاهده نمود سرمایه در سیر گردش (فرمول اول) ناگزیر به اتکاء بر مشاهده ظاهر حرکت بورژوازی در عرصه سیاست منجر می‌شود. ظاهر بینی اقتصادی به ساده‌لوحی سیاسی و تجربه گرائی تئوریک به دنباله‌روی عملی می‌انجامد. بورژوازی لیبرال در نقش تاریخی خویش در نجات از مهلکه انقلاب، بکمک تز "بورژوازی ملی" سر بلند از آب درمی‌آید!

از نظر تئوریک تمام هنر "علم" اقتصاد بورژوائی در آنست که از فرمول ۲ پرده پوشی کند، و منشاء ارزش اضافه و سود طبقه سرمایه دار را، که چیزی جز اسنمار طبقه کارگر نیست، محفی نگاه دارد. در این راه "مارکسیست"های طاهرین ما، هواداران بورژوازی ملی، خواسته یا ناخواسته در این اسنمار شرکت می‌کنند. مارکسیسم و دستاوردهای تئوریک آنرا یکسره از کف می‌پسند و با قبول شیوه تفکر و تحلیل بورژوائی، ناگزیر مشغولیات اقتصادی بورژوازی را پیروز می‌دیدند. اینکه سرای رشد سرمایه‌داری ایران استقلال پولی، تکنیکی و قس‌علیهذا، ضروری است یا حیرت‌آور خود سرمایه‌دار، که حرکت صنعت طلبانه‌اش (اس تعریف سرمایه‌داری است) "قراست" اساس رشد سرمایه‌داری در ایران گردهم می‌گذرد، مهمتر درک می‌کند، و اگر کتب مارکسیسم

بنا بود در خدمت این رشد قرار گیرد، بوسیله خود بورژوازی بعنوان کتاب‌درسی "اقتصاد" در مدارس و دانشگاهها تدریس می‌شد.

اوج رادیکالیسم ظاهر بینان مادر این خلاصه می‌شود که در فرمول ۱ از مبادلات نابرابر، از خارج شدن این یا آن پول و کالا از کشور، از چپاول این یا آن ثروت ملی در اثر مبادلات نابرابر، سخن گویند، این دقیقاً رادیکالیسم آن بورژوازی است که عقب‌افتادگی اقتصادی اش را به کلاهبرداری‌های طرف مقابل، به پارتی‌نداشتن، به غیر منصفانه بودن روابط بازار، به فساد در دستگاههای دولتی و غیره نسبت می‌دهد. لیکن یولدار "رادیکال" ماهر مشکلی داشته‌باشد در طبقه خرید نیروی کار (M-L) در فرمول ۱ مشکلی ندارد، چراکه به برکت همان رقبای کلاه‌بردار و کم‌لطف به منبع عظیمی از نیروی کار دسترسی دارد که با نان وینیر و آلونک‌طبی "بازتولید" می‌شود و بهای آن (مزد)، علی‌رغم افول کشاورزی (که خود نتیجه تبعی پروسه سلب نالکیت و ایجاد منبع عظیم نیروی کار ارزان در ایران بوده است)، از طریق سیاست دروازه‌های باز و سیل واردات محصولات کشاورزی و از طریق استعماری حد و حصر روستائیان کشور، در سطح نازلی تثبیت شده‌است؛ در زیرساخت دولتی "مقتدر" سودآوری می‌کند که علی‌رغم عدم شرکت مستقیم سرمایه‌دار "رادیکال" ما در آن (منظور حکومت شاه مزدور است)، حق هر گونه اعتراض و اعتصاب را از کل طبقه کارگر سلب کرده است، مبارزان این طبقه را به مبداهای اعدام، زندانها و شکنجه‌گاهها می‌کشد، تا مبادا مبارزات حق طلبانه کارگران قدرت خرید سرمایه متعمر همه سرمایه‌داران را اندکی کاهش دهد... سرمایه‌دار "رادیکال" ما یا این واقعبینان را از همان ابتدا می‌داند، و با آنگاه که به لطف همین "رادیکالیسم" (سخوان نسبی چرخاندن و جانمار آب‌کشیدنش) چون بازرگانها، بختیارها و سی‌صدها به چاره‌جویی دعوت می‌شود، ابعاد عظیم "مشکل" انقضاء حاکمیت کل سرمایه رادری می‌یابد، دست‌ار "رادیکالیسم" خود می‌کشد و با تمام فواید توحیه اعمال و رمتار اسلاف خویش برمی‌خیزد، از سق‌ردن‌های بشار انقلاب خویش‌ار پیشگاه امپریالیسم پوزش می‌طلبند و صمصامه به احیای همان مناسبات و روابط

سابق کمر می‌بندد، اما رفیق ظاهر بیسن ما که در سطح همان فرمسول اول "متحد" خویش در انقلاب "بورژوازی ملی" - رایافته بود، اینک حاج وواج خود را در میدان تنها می‌یابد، ابتداء روال قدیم کارگران انقلابی را از تضعیف دولت متحد "ملی" خود برحذر می‌دارد، سپس چیز-هائی به تجربه دستگیرش می‌شود، بورژوازی "ملی" عهدشکن را نصیحت می‌کند و او را از نشست و برخاست با "انحصار طلبان" برحذر می‌دارد، به "برخورد دوگانه" تهدیدش می‌کند، و تازه آنگاه که کراهت سیرت متحد سابق خویش را - به قیمت خون خلق های کرد و ترکمن و عرب و کارگران بیکار اصفهانی، و اسارت و شکنجه نفتگران مبارز جنوب، حصاد شیمانی ها و سعادتی ها و صدها نمونه دیگر در همان چند ماه اول پس از قیام - در می‌یابد، به وخامت اوضاع پی می‌برد و مستاصل به جستجوی "متحد" جدیدی بر می‌خیزد. و افسوس اینکه در این میان بجای آنکه ضمه های ثنوریک خود را بشناسد، جمع بندی کند و آن را برای عبرت نسل جدیدی از انقلابیون که پس از او وارد میدان خواهند شد به روحشین وجه اعلام کند، نه تنها کسانی را که از ابتدا بدو هشدار داده بودند تخطئه می‌کند، بلکه بدنبال حفظ ظاهر، شیوه و شگرد "ثنوریک" نوینی ابداع می‌کند. آری، رفیق ما تا پیشاهنگ طبقه کارگر شدن هزار فرسخ فاصله دارد.

برای اینکه به این افتخاج در نغلطیم می‌باید در تحلیل - اقتصادی خود با مارکس آغاز کنیم و با مارکس ادامه دهیم. در مورد شناخت سرمایه اینکار متضمن اینست که با مارکس از فرمول ۱ به فرمول ۲ حرکت کنیم. این نخستین ابزار ثنوریکی است که مارکس در نقد و تحلیل نظام سرمایه داری برای ما مهیا ساخته است. درک شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی حاکمیت "رابطه سرمایه" (که فرمول **Cv & S** بیان فشرده آنست) بر تولید اجتماعی در کشور تحت سلطه امپریالیسم، نقطه آغاز تحلیل فاسومندی حرکت نظام سرمایه داری وابسته است. باین ترتیب پیش از آنکه اشکال کنکرت وابستگی توضیح داده شود، می‌باید وابستگی پروسه تولید ارزش افزافه در بازار داخلی کشور تحت سلطه به شرایط امپریالیستی تولید در این بازار و

بیز در بازار جهانی، دریافته شود، تنها پس از درک جوهر وابستگی در سطح فرمول ۲ است که می‌توانیم ضرورت تبلور این وابستگی را در اشکال کنسکرت معین (در سطح فرمول ۱)، آنهم به مثابه جمع‌بندی (ونه نقطه آغاز) تحلیل، توضیح دهیم.

۴- پیش‌شرط‌های تاریخی و شرایط معاصر تولید سرمایه‌داری

مارکس شرایط استقرار و بسط تولید سرمایه‌داری و حاکمیت "رابطه سرمایه" پرتولید اجتماعی را بدو دسته تقسیم می‌کند:

الف) پیش‌شرط‌های تاریخی رشد سرمایه‌داری

ب) شرایط معاصر تولید و بازتولید روابط سرمایه‌داری

تمایز بین این دو دسته از شرایط یکی از نمونه‌های بارز شیوه سرخورد دیالکتیکی به توسعه تاریخی جوامع است. اقتصاددانان سوزووا، چه قبل از مارکس و چه بعد از او، تاریخ را از درجه چشم سرمایه‌دار و با فرض حاکمیت جاویدان سرمایه تفسیر کرده‌اند. حال آنکه از نقطه نظر مارکسیسم، سرمایه‌داری بعنوان یکی از حلقه‌های تکامل تاریخ جامعه بشری پدیده‌ای معین و محدود است؛ از بسستی به هستی می‌رسد، در صحن نظامی دیگر و بر اساس قواعدی دیگر نطفه می‌سازد، سپس برپای خویش می‌استند و توانین حرکت خویش را بر حاکم می‌کند و آنگاه در دل خود و بر اساس قواعدی حرکت خود پیش‌شرط‌های نظامی جدید - سوسیالیسم - را فراهم می‌سازد. عبارت دیگر، بگفته مارکس سرمایه‌داری پیش از آنکه "باشد" می‌آید "نشود"، و شرایط "بودن" سرمایه با شرایط "شدن" آن کاملاً متفاوت است:

"شرایط و پیش‌شرط‌های شدن و عروج سرمایه دقیقاً مدین معیاس که سرمایه هنوز موجود است ندارد، بلکه صرفاً در حال شدن است؛ پس بر این اساس شرایط با عروج سرمایه و یعنی، سرمایه‌ای که بر اساس واقعیت خاص خود شرایط تحقق خود را مستقر می‌سازد، از میان می‌روند." (گرویدریس ص ۴۵۹)

رابطه دیالکتیکی بودن و شدن پایه فلسفی ماتریالیسم تاریخی است، و طبیعی است که چنانچه تمایز موجود میان پیش شرط های تاریخی (یعنی شرایط شدن) سرمایه ، و شرایط معاصر تولید و باز تولید آن (یعنی شرایط بودن آن) را در نظر نداشته باشیم از در غلطیدن به شیوه تحلیل بورژوازی و لاجرم ارائه استنتاجاتی بورژوازی از توسعه سرمایه داری در ایران گریزی نخواهیم داشت .

اما این انحراف چگونه خود را در تحلیل سرمایه داری ایران نشان می دهد؟ عدم درک تفاوت موجود میان این دودسته از شرایط ، یعنی شرایط تاریخی عروج سرمایه از یکسو و شرایط معاصر تولید و باز تولید آن (هم از نظر فلسفی و هم از نظر نقد اقتصادی) ، به این منجر می شود که اولاً آنجا که از تحلیل "توسعه سرمایه داری" در ایران سخن می گوئیم ، قبل از هر چیز ذکر تاریخچه رشد آن در ذهنمان زنده شود و مثلاً از اصلاحات امیر کبیر و سپهسالار ، از رشد صنعت فرش بافی و کبریت سازی ، از فعالیت های بانک استقراضی و بانک شاهی و غیره آغاز کنیم و قدم به قدم این تاریخچه را در تمامی ابعاد متنوعش تا به امروز تعقیب کنیم . و ثانیاً ، آنجا که بدنبال توضیح ویژگی های نظام تولیدی در شرایط امروز ایران هستیم نیز درصدد توضیح وابستگی بر اساس "ریشه های تاریخی" آن برآئیم . دیدگاه "فنی یا "تکنیکی" (و بطور کلی مکانیکی) از مساله وابستگی ، دیدگاهی که در واقع نه در پی توضیح وابستگی سرمایه داری ، بلکه بدنبال ذکر ماکتورهای وابستگی "صنعت و تجارت و دولت" ، در ایران است ، درعین حال درک انحرافی از "توسعه سرمایه داری" متکی است . وابستگی سرمایه داری ایران - یعنی ویژگی های سرمایه داری در ایران به مثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم ، وابستگی ای است که نه بر اساس شرایط تاریخی عروج سرمایه داری در ایران ، بلکه بر مبنای قوانین حاکم و خاص و خاص نظام سرمایه داری ، قوانینی که سرمایه داری خود سراسر عروج خود بر نظام تولیدی حاکم می دارد ، می باید توضیح داده شود . وابستگی سرمایه داری ایران به امپریالیسم ، بر اساس قوانین معاصر حرکت سرمایه داری عصر امپریالیسم تولید و باز تولید می شود و لذا می باید

دقیقا با تحلیل همین قوانین توضیح داده شود، وگسی که چون "راه کارگر" چنین حکم می‌دهد که: "سرمایه‌داری وابسته حاصل یک تقسیم کار تعمیلی در سطح بین المللی است. در این رابطه در نظر گرفتیم این حقیقت که در کشورهای زیر سلطه معمولا وابستگی از لحاظ زمانی مقدم بر سرمایه‌داری است اهمیت تعیین کننده دارد" (تاکید از ماست) یعنی کسی که این چنین وابستگی را به شیوه‌ای انتزاعی از مناسبات معینی که به این وابستگی محتوی و مفهومی مشخص (از نظر تاریخی) می‌بخشد جدا کرده و حتی آنرا "مقدم" بر سرمایه‌داری بدانند، چاره‌ای جز این نخواهد داشت که وابستگی را بر اساس مقولات و مفاهیمی توضیح دهد که خود ما و راه تاریخی باشند، مقولات و مفاهیمی که بتوانند به سادگی در تمامی نظام‌های تولیدی مشترک باشند، مقولات و مفاهیمی که بتوانند "مقدم بر سرمایه‌داری" حضور وجود داشته باشند، مقولات و مفاهیمی که لاجرم هیچ چیز را در رابطه با وابستگی سرمایه‌داری ایسران بیان نخواهند کرد و ناگزیر هیچ شناختی هم در عرصه مبارزه مشخصی که پرولتاریای ایران می‌باید بر متن قوانین حرکت سرمایه‌داری ایران دنبال کند، بدست نمی‌دهند. چنین کسی ناگزیر خواهد بود که تولید ارزش اضافه در کشور تحت سلطه امپریالیسم - یعنی سرمایه‌داری در بالا ترین مرحله‌اش - را تنها و تنها با مفهوم "غارت"، این مقوله ما و راه تاریخی، توضیح دهد. گفتن اینکه "وابستگی از نظر زمانی بر سرمایه‌داری مقدم است" دقیقا رفیق ما را به آحا می‌کشاند که معتقد باشد این وابستگی "حاصل یک تقسیم کار تعمیلی است" (آری، "تقسیم کار" و "تعمیل" هر دو بر سرمایه‌داری مقدمند!) (و منتهی این وابستگی را نیز "غارت منابع طبیعی" بدانند (که "غارت" و "منابع طبیعی" هم دقیقا بر سرمایه‌داری مقدمند!). آیا این چنین شیوه برخوردی دور-نمای نفی تئوری امپریالیسم لنین و جایگزین شدن آن با نقدی بر معاهده گلستان و ترکمانچای، یعنی ضرورت توضیح ارتجاع سیاسی بر مبنای قوانین حرکت سرمایه انحصاری و جایگزین شدن آن با تحلیلی از پایه‌های "دموکراسی و دیکتاتوری در اسلام" و فرقه‌های مختلف آن، نفی ضرورت تحلیل مناسبات کار و سرمایه در ایران بر مبنای دستاوردهای علمی مارکس و جایگزین شدن آن با بررسی احوال حاحی میرزا آغاسی،

و... را "تویه" نمی‌دهد؟ "نقد و پژوهش" رفقای "زحمت" هم اکنون به گشودن این حق تازه بروی جنبش کارگری مشغول شده است!

اما شیوه مارکس کاملاً متفاوت است: او اولاً بوتمایز پیش-شرط‌های تاریخی و شرایط معاصر یک نظام تولیدی تأکید می‌ورزد و ثانیاً معتقد است که شوط لازم شناخت تاریخ بوجود آمدن یک پدیده، شناخت خود این پدیده به مثابه کامل‌ترین و پیچیده‌ترین منتهی سیر تکاملی تاریخی آنست. اگر کسی نداند که "نظام سرمایه‌داری وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش اضافه است"، اگر کسی نداند که تولید ارزش اضافه مبتنی بر وجود و بازتولید نیروی کار به مثابه یک کالا است، آنگاه آنکس هرگز نمی‌تواند تاریخ توسعه سرمایه‌داری را بنویسد، چرا که اصولاً نمی‌داند که دنبال کدام روابط، مولفه‌ها، پدیده‌ها و اتفاقات تاریخی باید بگردد. اگر کسی سرمایه‌داری را با "صنعتی شدن" یکی گرفته باشد، آنگاه در مرصه تاریخ نویسی، تاریخ "صنعتی شدن" را خواهد نوشت.

"جامعه بورژوازی توسعه یافته‌ترین و پیچیده‌ترین سازمان تولید است. بنابراین مقولاتی که این مناسبات را بیان می‌کنند، و درک ساخت این مناسبات، راهگشای شناخت ساخت و مناسبات تولید در تمامی صورت‌بندی‌های اقتصادی پیشین خواهد بود، صورت‌بندی‌هایی که بقایا و عوامل متشکله آن در خلق جامعه بورژوازی بکار رفته است. برخی از این بقایای هم نشده هنوز در جامعه بورژوازی به حیات خود ادامه می‌دهند، حال آنکه برخی دیگر، که قبلاً صرفاً به اشکالی ابتدائی وجود داشتند، اینک بسط یافته و اهمیت کامل خود را بدست آورده‌اند. آناتومی انسان گنجد شناخت آناتومی میمون است. از سوی دیگر وجود نشانه‌های اشکالی پیشرفته‌تر در انواع پست‌تر حیوانات راتفسها هنگامی می‌توان تشخیص داد که اشکال پیشرفته‌تر خود فی‌الحال شناخته شده باشند. باین ترتیب اقتصاد بورژوازی کلیدی برای درک اقتصاد عهد عتیق بدست می‌دهد، اما این درک را ابتدا نمی‌توان با تأسی به اقتصاد داناتی بدست آورد که تمامی تفاوت‌های تاریخی را حذف می‌

کند و در تمامی پدیده‌های اجتماعی پدیده‌هایی بورژوازی می‌بینند. اگر کسی اجاره را فهمیده باشد، قادر است خراج، خمس و زکوة و غیره را نیز بفهمد، اما اینها نباید یکی گرفته شوند. (مارکس، "مند اقتصاد سیاسی"، نقل از کتاب "نقد اقتصاد سیاسی"، انگلیسی ص ۲۱۱-۲۱۰). و نیز "تنها هنگامی که جامعه بورژوازی انتقاد از خود را آغاز کرد، قادر گشت اقتصاد فئودال، کهن و شرقی را نیز دریابد" (همانجا، ص ۲۱۱)

مادرنوشته‌های مختلف و بخصوص در جزوه اول "اسطوره" بدفعات جمله "پس از استقرار نظام سرمایه‌داری وابسته سخنی از بورژوازی ملی نمی‌تواند در میان باشد" را به اشکال مختلف تکرار کرده‌ایم. تا کبد ما بر عبارت "استقرار نظام سرمایه‌داری" دقیقاً بر تمایز فوق متکی است. در تمایز میان پیش شرط‌های تاریخی و شرایط معاصر تولید سرمایه‌داری مارکس کلید تفوریک لازم برای پاسخگویی به دو سوال اساسی ما را مهیا ساخته است: اولاً، از چه مقطع معین تاریخی و سر اساس وجود چه شرایطی نظام تولیدی معینی را سرمایه‌داری می‌خوانیم؟ عبارت دیگر، استقرار سرمایه‌داری چگونه متحقق می‌شود؟ و ثانیاً، فواین حرکت جامعه پس از استقرار سرمایه‌داری کدامند؟ یا عبارت دیگر، فواین اقتصادی مستقل حرکت نظام سرمایه‌داری چیست؟

پاسخ مارکس به دو سوال فوق کاملاً روشن است. ما بررسی سوال دوم را به جزوات بعد موکول می‌کنیم و این جزوه را با پاسخی مختصره سوال اول پایان می‌دهیم.

۱) تولید سرمایه‌داری آنگاه استقرار یافته است که پیش شرط‌های تاریخی آن متحقق شده باشد. این پیش شرط‌ها آن تعیین‌سرات ضروری اقتصادی و اجتماعی ای هستند که لازمه تحول نظام تولیدی از فئودالی به سرمایه‌داری است. در اینجا سخن از آن تحولات اقتصادی و اجتماعی است که به اساس فائوسمندی دروسی نظام سرمایه‌داری، بلکه سرمناى تحولات سنادى جامعه فئودال صورت می‌گیرد. فائوسمندی این دوران، فائوسمندی انقراض فئودالیسم است، شرایطی که در آن

نیروهای مولدهای که در دل این نظام رشد یافته‌اند مناسبات محدود اقتصاد فئودال را می‌شکنند و زمینه برای حاکمیت سرمایه سرولسد اجتماعی، تا آنجا که نظام جدید برپایه قانونمندی مستقل حرکت خویش استوار شود، آماده می‌گردد (بیش شرط‌های تاریخی رشد و استقرار سرمایه‌داری را مارکس در آثار مختلف از جمله ووبیژه در "صورت‌بندی اقتصادی پیش‌از سرمایه‌داری"، فصل "به اصطلاح انباشت اولیه" سرمایه جلد اول، و گروندریس بسویژه صفحات ۷۱-۴۵۹ به تفصیل بیان داشته است. لنین نیز در ابتدای کتاب "توسعه سرمایه داری در روسیه" مولفه‌های اساسی این شرایط را برشمرده است). تحلیلی که مارکس از پیش شرط‌های تاریخی تولید سرمایه‌داری بدست می‌دهد بخودی خود تأکیدی است بر تعریف دیالکتیکی او از سرمایه به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش‌افزافه. چراکه این پیش شرط‌ها دقیقاً همان تحولات اجتماعی و اقتصادی‌ای تعریف می‌شوند که ابتدا به محصولات پروسه کار (ارزش-مصرف‌ها) و سپس به عوامل تشکیل دهنده این پروسه (کار و وسائل کار) خلعت کالائی می‌بخشد و از این طریق پروسه کاررانه تنها با پروسه تولید ارزش، بلکه با پروسه تولید ارزش‌افزافه، پیوند می‌دهد. توسعه تقسیم کار اجتماعی، گسترش مبادله و ظهور ارزش مبادله، کالا پول، جدائی صنعت از کشاورزی و تقلیل نسبی معیت کشاورزی و... شرایط ضروری رشد اقتصاد کالائی به مثابه شکل جنینی تولید سرمایه‌داری است. لیکن همانطور که قبلاً گفتیم آنچه تولید کالائی را به تولید سرمایه‌داری ارتقاء می‌دهد، کالاشدن نیروی کار از طریق جدائی تولیدکنندگان مستقیم از وسائل تولید است. "جدائی تولیدکنندگان مستقیم از وسائل تولید، یعنی سلب مالکیت از آنان که مؤید گذار از تولید کالائی ساده به تولید سرمایه‌داری است (و متضمن شرط لازم برای این گذار است) بازار داخلی را بوجود می‌آورد (لنین "توسعه سرمایه‌داری... ص ۳۴).

باین ترتیب مارکس برای توضیح چگونگی استقرار تولید سرمایه‌داری، از جوهر سرمایه (یعنی تقابل دیالکتیکی کارمزدی و سرمایه) آغاز می‌کند و پروسه تاریخی کالاشدن نیروی کار را در سطح وسیع در جامعه

بتوان پیش شرط تاریخی اساسی حاکمیت تولید سرمایه داری تعریف کرده
 و مورد بررسی قرار می‌دهد. پول و کالا در جریان ظهور و رشد تولید
 کالایی در حاشه نظام‌های پیش از سرمایه داری موجودیت می‌یابند، اما:
 "سخودی خود پول و کالا همانقدر از سرمایه بودن فاصله دارند
 که وسائل تولید و معیشت. پول و کالا می‌باید نه سرمایه تبدیل
 شوند. اما این تبدیل تنها تحت شرایط معینی امکان و وقوع
 دارد. شرایطی که در این نقطه تلاقی می‌کنند: مواجهه و تماس
 مابین دونوع کاملاً متفاوت از مابیان کالا، از یکسو صاحبان
 پول، و وسائل تولید و وسائل معیشت، که مشتاقند مجموع
 ارزش آنچه را که در تملک خود دارند از طریق خرید نیروی کار
 دیگران بسط دهند، و از سوی دیگر کارگران آزاد که نیروی کار
 خود و لذا کار خود را می‌فروشند" (جلد اول ص ۶۶۸)

همانطور که قبلاً نیز گفتیم شرط لازم تحقق این پیش شرط
 استقرار سرمایه داری، از نظر تاریخی همان جدائی تولیدکنندگان
 مستقیم از وسائل تولید، جدائی شرایط ذهنی تولید از شرایط عینی
 آن، است:

"بنابراین پروسه ای که رابطه سرمایه را بوجود می‌آورد چیزی
 جز همان پروسه ای نیست که کارگر را از مالکیت شرایط کار
 خویش جدا می‌سازد، پروسه ای که دونهول را در بر می‌گیرد، که
 از طریق آن وسائل اجتماعی معیشت و تولید نه سرمایه تبدیل
 می‌گردند و تولید کننده مستقیم نه کارگر مادی بدل می‌شود.
 بنابراین نه اصطلاح اساشت اولیه، چیری جز پروسه تاریخی
 جدائی تولیدکنندگان از وسائل تولید نیست."

(جلد اول ص ۶۶۸)

خلاصه کنیم: توسعه تولید کالایی ساده در حاشه نظام‌های
 محلیت‌توانند، رمیه‌ها، مغولات و پدیده‌های پایه‌ای اقتصاد سرمایه-
 داری را رشد میدهد، لیکن آن مقطع تاریخی معین که در آن تولید
 سرمایه داری استقرار انگار باید بر خویش را اعلام می‌دارد چیزی جز

فرجام و تحقق پروسه سلب مالکیت و ایجاد ارتش کارگران مزدی سمت. این مقطع معین از نظر تحلیلی برآستی نقطه تولد تولید سرمایه داری و آغاز حرکت مستقل آنست. لیکن از نظر تاریخی این "مقطع معین" با روز وساعت و دقیقه مشخص نمی شود. "تاریخ این سلب مالکیت در کشور های مختلفه وجوه مختلفه بخود می پذیرد و مراحل خویش را با تریسی متفاوت و در دوره های تاریخی مختلف طی می کند" (جلد اول ص ۱۶۷) در انگلستان، که مارکس آنرا به عنوان مثال کلاسیک مورد مطالعه قرار می دهد، پروسه سلب مالکیت از اواخر قرن پانزدهم آغاز می شود و در پایان قرن هیجدهم به فرجام قطعی می رسد. با این وجود سلب مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم و تولد پرولتاریا به مثابه طبقه استثماردهنده اصلی، که بیانگر تولید بورژوازی به مثابه طبقه استثمارگر اصلی و حاکمیت رابطه سرمایه و تولید ارزش اضافه برپروسه کاراست، چیزی نیست که حتی در طول سه قرن کمرنگ شده و از نظر مخفی بماند و آنجا که این پروسه به فرجام قطعی خویش می رسد در تاریخ ستمکشی رنجبران بوضوح ثبت می گردد، چرا که بگفته مارکس "اگر بقول اوزیه "پول آنگاه گمبای به عرصه جهان می گذارد لکه خونی مادرزاد بر گونه دارد"، سرمایه از سرتاپای و از هرمنفذ غرق در خون و کثافت متولد می شود" (جلد اول ص ۱۲-۱۱۱)

بنابراین واضح است که مارکس چه چیز را شاخص عروج و استقرار نظام سرمایه داری می داند. از میان مقولات، روابط و پدیده های بسی شماری که هر یک مکانی انکار ناپذیر در توسعه تاریخی جوامع و در تاریخ ظهور سرمایه داری دارند، مارکس بر نطفه های ظهور تضاد کار و سرمایه انگشت می گذارد. مارکس "آنا تومی" نظام سرمایه داری را می شناسد و لذا در تعقیب سیر تاریخی تکامل آن دقیقاً می داند که بدنبال چه چیز می گردد. مارکس برای تشخیص آنکه نظامی سرمایه داری هست یا خیر بدنبال "صنایع مادر"، "بازار داخلی متوازن"، "سطح بالای تکمیل لوژی"، "کالاهای سرد بخور"، "آسمان خراش و متروی زیرزمینی و ... نمی گردد. او سرمایه داری را، در تمایز با تمامی شیوه های تولید پیشین، "وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش اضافه"، تعریف کرده

در این باره و لذا تاکید می‌کند که استقرار نظام سرمایه‌داری قبل از هر
چیز یا عیناً یا در حدی بافتن جوهر درونی این وحدت، یعنی تقابل
دکار مزدی کارگری استوار و سرمایه پولی بورژوازی صاحب‌انزار، مشخص
می‌شود. مارکس مابادرو هله اول در تشخیص نوع قوانین اقتصادی حرکت
جامعه، یعنی نوع شیوه تولید اجتماعی، به بررسی پروسه سلب
مالکیت زهنمون می‌شود، غائی که خاطرات گنگ روستائیان بی‌زمین و
لهجه زوشتائی بیروگتر شهری، بمراتب بیشتر از مقایسه تعداد دودکش
های گاز حاجات ایران با "کشورهای صنعتی پیشرفته" ارزش‌تئوریک
آن را از و تحلیلی دارد؛ و آن هوادار "بورژوازی ملی" که از روی الگوسازی
دوبایتن را در یک گفشن کرده و منکر حاکمیت روابط سرمایه‌داری در ایران
است، و در این راه عقب افتادگی صنعتی کشور را گواه می‌گیرد، می‌باید
تکلیف خود را با مارکس و تاریخ روشن کند: سلب مالکیت شده است یا خیر؟
اینکست سوال اساسی در دودکش‌ها را بعداً می‌شماریم!

کما هست پروسه درک اهمیت پروسه سلب مالکیت در توسعه تاریخی سرمایه‌داری
خود بخود هر مارکسیست را در تحلیل شناخت مناسبات تولیدی حاکم بر
جامعه به جستجوی چگونه تحقق (واصولات تحقق و یا عدم تحقق) این
پروسه در ایران می‌کشاند. در هله اول مساله بدستگونی طرح می‌شود که
آیا سلب مالکیت از دهقانان و صنعتگران شهری و روستا در کشور صورت
گرفته است یا خیر. اینجا به بارزترین جلوه التقاط تئوریک هواداران
تئوریک پیمه مشودال - نیمه مستعمره برمی‌خوریم. چنین حریاساتی از
تئوریک منکر حاکمیت تولید سرمایه‌داری در کشور هستند و از سوی دیگر
از طرفی تحلیل گفشی سرر "امشگری" از رژیم شاه است، درداد سخن دادن
و تلاش‌های خرابی روستائیان و ترک‌دینان در جریان "اصلاحات
زمین" سالهای ۴۷-۴۲ کوتاهی می‌کنند. یک نام و دوهوا! حداثی
تولیدکنندگان مستقیم از وسائل تولید در سطح منبونی و استمرار
می‌شوند. می‌شودایی! ما در هرات بعد، آنجا که پروسه سلب مالکیت در
مردانیرس کجیحوی مرحام قطعی آن در سالهای ۴۷-۴۲ را مورد بررسی قرار
خواهیم داد، مشخصاً با این نظرات بورژوازی برخورد خواهیم کرد.
هنگامی که نظرات ما در این مورد در کتاب "کمونیسم و حسی دهقانی،

پس از حل امپریالیستی مساله ارضی " ونیز در پیشگفتار به " هفت
مقاله درباره مساله ارضی ، لنین " نسبتاً به تفصیل بحث شده است .
در اینجا کافیت به این نکته اشاره کنیم که فئودالی دانستن نظام
تولید در ایران و طبقه کارگر را به انتظار عروج " نجات بخش " ~~بورژوازی~~
بورژوازی " ملی " (این امام غائب منشویسم ایران) نشان دادن ، در
شرایطی که تمام اقشار بورژوازی در کشور به صدقه سر سلب مالکیت
از ملیونها روستایی و به برکت خانه خرابی توده های وسیع دهقانان ،
بیش از پانزده سال است به ارزان ترین نیروی کار در جهان دسترسی
داشته اند ، چیزی جز سرپوش گذاشتن به استثمار سفاکانه نظام
سرمایه داری و در عرصه سیاسی جز دست شستن از منجی حی و حاضر خلق
ایران ، یعنی طبقه کارگر ، نیست .

ادامه دارد...

۱- باید صریحا پرسید که رزمندگان آزادی طبقه کارگر در کدام سند مکتوب و غیر مکتوب تئوریک دیدگاههای اعلام شده در جزوات "تررسی وضعیت سیاسی آینده" و "اوضاع سیاسی و وظایف ما"، و نظم لیبرالی ای که این رفقا از حکومت "بورژوازی ملی" انتظار داشته و در این جزوات نوید داده‌اند، را به نقد کشیده و به مواضع امروزی خود رسیده است. باید پرسید که سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر بر مبنای کدام تحلیل مارکسیستی و کدام تجدیدنظر تئوریک نام "بورژوازی ملی" را از "فهرست طبقاتی" منسرج در روزنامه پیکار شماره ۱۴ خط زده است. باید پرسید که گروه نبرد برای رهاشی طبقه کارگر که در "نبرد" شماره ۴ در یک آگهی چند سطر از هواداران خود می‌خواهد که در صورت تجدید انتشار نوشته‌های گروه لفظ "ملی" را جلوی بورژوازی خط بزنند چرا که گویا گروه بر اساس تحلیل‌های خود دیگر به چنین مقوله و پدیده‌ای قائل نیست، مشخصا به کدام تحلیل‌ها اشاره دارد. و البته با توقعی بسیار کمتر باید پرسید که سازمانهای چریکهای فدایی خلق که در "کار" شماره ۲، در نامه سرگشاده به نخست‌وزیر محبوب ارتعاج و امپریالیسم، خود را در "راس منتقدان" دولت قرار می‌دهد و دولت‌بازرگان را برای "تفاوت‌سبادی‌اش" با دولت‌های هویدا و شریف‌امامی ستایش می‌کند و از قاطبه اهالی (و بخصوص کمیته‌های امام) می‌خواهد که جنوب لای چرخ دولت‌نگدارند، چگونه و بر اساس کدام شناخت تئوریک و قابل تست در "کار" شماره ۲۴ بورژوازی ملی و مترقی را "افسانه" ای ارزیابی می‌کند که در خدمت امپریالیسم قرار دارد.

نمونه موضعگیری‌های امروزی سازمان چریکهای فدایی خلق هشدار است به کلیه نیروهایی که از نقد مارکسیستی اشتباهات تئوریک خود شانه خالی می‌کنند و تئوری خود را به مثابه ابزاری در توحیه عمل، عملی که منفعلانه به دنبال سیر نحربه و حوادث عرصه سیاست است، می‌گردند و درک می‌کنند.

سیاست رویروبیستی عبارت از تعیین روش خود از واقعیه‌ای

تا واقعه دیگر . تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی ، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصایص اصلی کلیه رژیم سرمایه داری و کلیه تکامل تدریجی سرمایه داری ، فدا کردن این منافع در مقابل منافع آنی واقعی یا فرضی و از خود این ماهیت این سیاست هم آشکارا برمی آید که می تواند شکل های بی نهایت گوناگونی بخود بگیرد و هر مساله ای که تا حدی "تازگی" داشته باشد و هر تغییری در حوادث که کمی غیر منتظره و پیش بینی نشده باشد ، ولو فقط سرموئی و برای مدت کم اما کوتاهی می اصلی تکامل را تغییر داده باشد - ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیسم خواهد گردید" (لنین ، مارکسیسم و رویزیونیسم ، یکجلدی فارسی ، صفحه ۲۳)

تغییر موضع نیروهایی که سابقا به وجود "بورژوازی ملی" و نقش مترقی آن در انقلاب ما قائل بودند و تلاش این نیروها در مسکوت گذاردن و سرسری گذشتن از این تغییر موضع ، چنان ناشیانه انجام شده است که بالاخره سر و صدای خود بورژوازی هم در آمده است . در جزوه ای تحت عنوان "آخر خط ۲" نوشته محفل مارکسیستی - لنینیستی در راه ایجاد حزب کمونیست (!!) ایران ، تئورسین های " اداره تحریف مارکسیسم لنینیسم دولت جمهوری اسلامی ایران " برای " احقاق حقوق ضایع شده بورژوازی ملی " وارد صحنه شده اند و جنبش کمونیستی را از " عهد شکنی " بر حذر می دارند . ذکر نمونه ای از " انتقادات این حضرات بسیار مفید است :

" آیا جای شبهه ای باقی می ماند که تبلیغات کثونی کنفرانس وحدت زمین تا آسمان با آنچه تنها همین چند ماه پیش به آن معترف بوده اند تغییر داده شده است ؟ مگر نه اینست که همین افسشار و طبقات ، همین جریانات سیاسی و همین افراد و شخصیت ها (منظور " بورژوازی ملی " و سیاستمداران آنست که خط ۲ قبلا آنها را مترقی ارزیابی می کرد) هیئت حاکمه کثونی را تشکیل می دهند ؟ پس چرا کنفرانس وحدت دیگر از ملی بودن حکومت کثونی سخنی به میان نمی آورد ؟

ایا نیروهائی که نوزده یک به ۳۰ سال علیرغم کلیه کمبود ها و معرومیت های طبقاتی روی موضع استقلال طلبانه خویش پافشاری نموده اند در ظرف ۶ ماه تغییر ماهیت داده اند با این کنفرانس وحدت است که بنا به مصالح روز در مبارزه سیاسی ۱۸۰ درجه تغییر موضع داده است؟ پاسخ کاملاً روشن است این کنفرانس وحدت است که از روی درماندگی نظریات خویش را زیر پا گذارده است. و ابتذال در این امر تا بدانجا است که آنان نه فقط در برابر ملی بودن حکومت کنونی که عامل تعیین کننده در اتخاذ سیاست و تاکتیک پرولتاریا در برخورد به اوست سکوت می کنند. بلکه عنصر "وابستگی به امپریالیسم" حکومت را در مرکز تبلیغات خویش در باره دولت و حکومت کنونی می گنجانند (صفحه ۱۰)

ما به سهم خود بی نهایت از اینکه سیر تجربه "خط ۳" را لااقل تا آنجا که به مقوله "بورژوازی ملی" مربوط می شود بسوی لنینیسم سوق می دهد و بخصوص از اینکه این نیروها "عنصر وابستگی به امپریالیسم حکومت" را در تبلیغات خود در باره دولت و هیئت حاکمه "گنجانند"، خوشحال می شویم. اما خزعبلات "آخر خط ۳" یک درس اساسی برای همه کمونیستها به همراه دارد و آن اینست که اگر از نقطه ضعف های خود از دیدگاهی پرولتری و برای آگاهی پرولتاریا و اعتلای مبارزات او انتقاد نکنیم، آنگاه دست بورژوازی را در چنگ زدن به این نقاط ضعف و تبدیل آن به حربه ای برای تخطئه و سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی باز گذارده ایم.

۲- مارکس در کاپیتال توضیح و تحلیل قوانین حرکت جامعه بورژوازی را از مقوله و پدیده کالا آغاز می کند و با شکافتن تناقض اساسی درون آن - ارزش مبادله و ارزش مصرف - قدم به قدم مقولات و روابطی چون ارزش، کار مجرد اجتماعاً، نژم، پول و بالاخره "رابطه سرمایه" بطور کلی را استخراج می کند.

۳- حال اگر ما دو پروسه تولید ارزش و تولید ارزش اضافه را با هم مقایسه کنیم، در می یابیم که این دومی چیزی جز ادامه اولی

بیش از حد نصاب معینی نیست. از یکسو اگر این پروسه از نقطه‌ای که در آن ارزشی که به سرمایه‌دار به کارگر پرداخته است دقیقاً با معادل خود جایگزین می‌شود، فراتر نرود، این پروسه صرفاً پروسه تولید ارزش است؛ و از سوی دیگر اگر فراتر از این حد نصاب ادامه یابد، به پروسه تولید ارزش اضافه تبدیل می‌شود" (جلد اول صفحه ۹۰-۱۸۹)

۴- واضح است که مبادله نابرابر چگونگی وجود ارزش اضافه را توضیح نمی‌دهد، چرا که در چنین صورتی سود یکی از طرفین مبادله در حکم ضرر طرف دیگر است و این سود و زیان‌های متقابل در سطح کل سرمایه در جامعه یکدیگر را خنثی خواهند کرد. باین ترتیب تولید ارزش اضافه در سطح کل سرمایه در اجتماع نمی‌تواند به مبادله نابرابر صاحبان کالا نسبت داده شود. برای توضیح دقیق این مسأله رجوع کنید به جلد اول سرمایه، فصل پنجم، "تضادهای موجود در فرمول عمومی سرمایه". مارکس در این فصل به روشنی نشان می‌دهد که اصولاً منشأ ارزش اضافه نباید در عرصه گردش جستجو شود و تضاد فرمول عمومی سرمایه را چنین خلاصه می‌کند: "بنا بر این، این غیر ممکن است که سرمایه بوسیله عرصه گردش تولید شود، و باز بهمان اندازه غیر ممکن است که سرمایه منشائی جدا از عرصه گردش داشته باشد. پس منشأ آن می‌باید هم در عرصه گردش باشد و هم نباشد. لذا ما به نتیجه‌ای دوگانه رسیده‌ایم" (جلد اول صفحه ۱۶۲)

۵- برای توضیح شکل گسترده فرمول عمومی سرمایه (فرمول اول در بحث ما) و مطالعه وجوه مختلف حلقه‌های مبادلاتی و نیز گردش عوام‌مل و اجزاء مختلف این فرمول رجوع کنید به سرمایه جلد دوم فصل‌های اول تا چهارم.

۶- در جامعه سرمایه‌داری "ارزش نیروی کار، مانند هر کالای دیگری بوسیله زمان کار لازم برای تولید و لذا بازتولید این کالای معین تعیین می‌شود. با فرض وجود خود کارگر، تولید نیروی کار همانا بازتولید آن و به عبارت دیگر بقای او است. برای بقای خود، کارگر به مقدار معینی وسائل معیشت نیاز دارد و بنا بر این، زمان کار

لازم برای تولید نیروی کار همان زمان کار لازم برای تولید این
وسایل معیشت است؛ عبارت دیگر ارزش نیروی کار، ارزش وسائل
معیشتی است که برای بقا، کارگر لازم است" جلد اول صفحه ۱۶۷. برای
توضیح رابطه مزد (بهای نیروی کار صرف شده در مدت معین) و ارزش
نیروی کار رجوع کنید به جلد اول، فصل ۱۹ "تبدیل ارزش نیروی کار
به مزد"

۷) برای توضیح چگونگی استخراج این فرمول رجوع کنید به سرمایه
جلد اول، فصل های ۸ و ۹ و همچنین به "نتایج بلافاصله پروسه
کار"

۸) اگر تصور میکنید اغراق میکنیم به این توجه کنید: "درگیری
روحانیت و مرجعیت با رژیم دیکتاتوری برای حکومت کودتا بیش از
پیش مهلک بود. رژیم تلاش کرد از طریق سرمایه داری کردن مناسبات
اجتماعی نفوذ روحانیت را تضعیف کند و نتوانست" (راه کارگر
فایشیم کاسوس با واقعیت ۱، صفحه ۲۵). پس از تبدیل تئوسوری
امپریالیسم لنین به تئوری "غارت" راه کارگر به "فرارفتن" از
تئوری ماتریالیسم تاریخی مارکس چشم دوخته است^۱ "مرجعیت" و "رژیم"
دو مفوله ماوراء تاریخی دیگر به مقولات "غارت"، "تقسیم کار
حمیلی" و... اضافه میشوند. این "فوق پدیده های ماوراء تاریخی
در دست راه کارگر از قدرتی افسانه ای برخوردار میشوند. فوق پدیده
هایی که نه تنها از نظر زمانی سرمایه داری پیشی میگیرند، بلکه
بر تکامل تاریخی جوامع نیز محظ اند، و تعسر مناسبات اجتماعی
ظهور سرمایه داری و... در کشور ایران صرفاً جلوه ای کوچک از عوامب
نزاع انسان است! اینجا دیگر سخن صرفاً بر سر وارونه کردن قواعد
مادی حرکت جوامع و تغییرات روشنی را عامل و محرک تغییرات برسر-
ساشی دیدن نیست، اینجا سخن از پدیده های ارثی و اندی است
که روستا و روستا هر دو، مناسبات اجتماعی، را تراختی سبب برای
"تضعیف یکدیگر متحول میکند و تازه از جان غمینی نیز بر-
حوردارند که این تحول تأثیری هم بر سر حدال منافعشان میگذارد
نوصیح چگونگی (صورت، امکان و سیر) سرمایه داری کردن ایران

بر مبنای جدال " مرجعیت " و " رژیم دیکتاتوری " (که گویا
علیرغم تغییر مناسبات اجتماعی ، همچنان و همواره با محتوایی
یکسان در عرصه سیاست حضور دارند) دقیقاً نمونه‌آنگونه تحلیل
های " تاریخی " ای است که ما دور نمای آنرا ترسیم کردیم .

۹) برای روشن شدن منظور مارکس از " کارگران آزاد " ذکر نقل
قول زیر میتواند مفید باشد :

" بنابراین برای اینکه صاحب پول بتواند پول خود
را به سرمایه تبدیل کند ، لازمست که در بازار با کارگران آزاد
برخورد کند ، آزاد ، به این معنی دوگانه که کارگر بعنوان یک
انسان آزاد بتواند نیروی کار خود را ، به مثابه کالای خودش ،
بفروشد ، و از سوی دیگر هیچ کالای دیگری برای فروش نداشته باشد
خلاصه کلام از هرگونه وسیله لازم برای مادیت بخشیدن به نیروی کار
خود بی بهره (آزاد) باشد " . سرمایه ، جلد اول ، صفحه ۱۶۶ .

ضمیمه

طرح مقدماتی زیراز سیر جزوات "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" در اواخر تابستان سال گذشته در درون گروه منتشر شد و ما اینک با برخی جرح و تعدیل ها آن را در اختیار سایر رفقا می گذاریم:

جزوه اول :

نگاهی کلی به شیوه صحیح طرح مساله وابستگی / اهمیت سیاسی این مساله از نقطه نظر تدوین مثنی مستقل کارگری در انقلاب دموکراتیک حاضر / خلاصه ای از تعابیر و انحرافات رایج و چهارچوب کلی این انحرافات : درک غیر مارکسیستی - لنینیستی از سرمایه ، سرمایه داری و امپریالیسم / مقوله بورژوازی "ملی" به مثابه محل تلاقی مشخص این انحرافات . (چاپ شده است)

جزوه دوم :

سرمایه و سرمایه داری از نقطه نظر مارکسیسم / هدف این بخش (وبخش بعد) عمدتاً از سازسازی تشویریک و یادآوری دستاوردهای انکار ناپذیر مارکسیسم ، بمنظور تحلیل شواهد کنکرت ایران است / چهارچوب کلی انحرافات بینش های رایج بطور دقیق تر مورد بررسی قرار می گیرد و عمدتاً این مساله مورد تاکید خواهد بود که چگونه بینش های عموم خلقی حاکم بر جنبش کمونیستی ، در تبیین مساله وابستگی و مبارزه طبقات اصلی جامعه ، مقولات و مفاهیم تشویریک خود را جدا از مارکسیسم و درسیگانگی کامل از آن مهیا کرده است :

الف : "سرمایه به مثابه وحدت پیرویه کار و پیرویه تولید ارزش اضافه" / جوهر و نمود سرمایه در عرصه تولید و گردش / مقولات پایه ای که می باید مصالح شناخت ما را از جوهر سرمایه فراهم کند /

تقابل کارمزدی و سرمایه / تجزیه سرمایه به سرمایه ثابت و متعبر / تولید ارزش اضافه و تولید کالا / ارزش اضافه ، نرخ استثمار ، نرخ سود، ترکیب ارگانیک و ... / دو فرمول سرمایه : فرمول عام پول - کالا - پول و فرمول سرمایه به مثابه رابطه تولید ارزش اضافه : سرمایه ثابت + سرمایه متغیر + ارزش اضافه = کل ارزش کالاهای تولید شده / نقطه عزیمت هواداران بورژوازی ملی و نقطه عزیمت ما .

پ : پیش شرط های تاریخی و شرایط معاصر تولید سرمایه داری .

۱) پیش شرط های تاریخی: جدائی تولیدکنندگان مستقیم (عامل ذهنی تولید) از وسائل تولید (عامل عینی) / کالاشدن نیروی کار / تولید کالائی و تولید سرمایه داری / تفکیک تاریخی و تفکیک تحلیلی این دوشیوه تولید / سرمایه داری بـمـثـابـه تولید کالائی تعمیم یافته / مقطع معین استقرار نظام سرمایه داری / مساله سلب مالکیت و خروج تاریخی تضاد کار و سرمایه از دل نظام فئودالی / نظری انتقادی به فقدان شناخت اهمیت این مقوله / نظری به الگوسازی هواداران تـسـز نیمه فئودال - نیمه مستعمره / چگونه مارکس ابزار دقیقی برای شناخت شیوه تولیدی حاکم بر جامعه ما بدست می دهد. (جزوه حاضر)

۲) شرایط معاصر تولید سرمایه داری (خطوط کلی و مقولات پایه‌ای):
 حاکمیت "رابطه سرمایه" بر تولید اجتماعی / قانونمندی مستعین حرکت سرمایه (قوانین عمومی حرکت و انباشت سرمایه) / تضاد کار و سرمایه و تولید ارزش اضافه / شرایط تولید و بار تولید کل سرمایه اجتماعی / انباشت ، افزایش ترکیب ارگانیک ، ارزش دجیره کار ، تنگنای سرمایه ، استثمار ، گرایش نزولی روح سود /

پ : شرایط معاصر تولید سرمایه داری (بسط مقولات):

۱): سرمایه بطور کلی / عنصر حرکت مارکس در سهیل سرمایه - داری / شیوه حرکت مارکس از مقولات عام به خاص .
 ۲): کل سرمایه اجتماعی به مثابه یک سرعت عینی و واقعی و بازتاب اجتماعی - مادی مفروض سرمایه بطور کلی / کل سرمایه اجتماعی به مثابه رابطه کار و سرمایه در کل اقتصاد .

ت: کل سرمایه اجتماعی و اقشار مختلف سرمایه :

رابطه اقشار مختلف سرمایه با کل سرمایه اجتماعی / کل سرمایه اجتماعی به مثابه وحدت اقشار مختلف سرمایه / کارکرد اقشار مختلف سرمایه به مثابه محمل عینی حاکمیت کل سرمایه اجتماعی بر تولید / قشر بندی های بنیادی کل سرمایه اجتماعی : سرمایه بخش وسائل تولید و بخش وسائل مصرف (ضروری و تجملی) / مساله تحقق و بازار / سرمایه مولد و سرمایه غیرمولد / سرمایه های تجاری ، ربائی ، صنعتی (ارزش اضافه : سود صنعتی ، سود تجارتي ، بهره و اجاره) / قوانین حاکم بر روابط این اقشار سرمایه / تفکیک سرمایه در سطح نمود سرمایه : مالکیت سرمایه پولی ، سرمایه کالائی ، عرصه های مختلف تولید ، سطح تکنولوژیک ، اندازه سرمایه / تقسیم سرمایه بر حسب ترکیب ارگانیک و درجه تمرکز / تقسیم سرمایه بر حسب مدت و اگر در تقسیم بر حسب تابعیت ملی / نظری به تقسیم بندی بورژوازی در تعابیر رایج / آیا نقطه عزیمت این تعابیر جوهر سرمایه و کل سرمایه اجتماعی است ؟ و یا آنکه از نمود سرمایه و اشکال حقوقی و فنی آن حرکت می کنند / نقطه عزیمت صحیح کدامست ؟

ث: کل سرمایه اجتماعی و مساله رقابت :

رقابت یا "تضاد"؟ / رقابت اقشار مختلف سرمایه (تقابل بیرونی اجزاء کل سرمایه اجتماعی بایکدیگر) به مثابه مکانیسم عمیقت یافتن قوانین درونی حرکت کل سرمایه اجتماعی / قانونمندی واحد و تجلیات کنکرت متفاوت ناشی از این قانونمندی (آتارشی تولید و قانونمندی سرمایه داری) / رقابت به مثابه محمل مادی و شرط ضرور عمیقت یافتن قوانین درونی حرکت کل سرمایه اجتماعی / درک مکانیکی سینش های رایج از معوله رقابت و درک دیالکتیکی مارکس از آن / رقابت و "تضاد" اقشار مختلف سرمایه پایه مادی حفیظ انسجام و وحدت درونی کل سرمایه اجتماعی و ضامن تثبیت قانونمندی حرکت آن بر تولید اجتماعی است .

ج : طبقات به مثابه بازتاب انسانی روابط اقتصادی :

بورژوازی و کل سرمایه اجتماعی / قانونمندی حرکت کل سرمایه اجتماعی
حرکت کل طبقه سرمایه دار را مشروط و معین می‌کند / اقشار مختلف
بورژوازی و اقشار مختلف سرمایه / محدودیت ذهنیت سرمایه دار - و علم
اقتصاد بورژوازی - به عرصه رقابت / ذهنیت سرمایه دار و عینیت
قانونمندی حرکت سرمایه / مبارزه طبقاتی و تضاد کار و سرمایه از
یکسو و سیاستگری بورژوازی و قوانین عرصه رقابت از سوی دیگر /
بینش عموم خلقی سیانگر حاکمیت ذهنیت بورژوازی بر جنبش کمونیستی
است - "رقابت" نقطه عزیمت تحلیل های اقتصادی عموم خلقی از
پایه های مادی حرکت بورژوازی است .

ج : حکومت به مثابه ارگان وحدت منافع کل طبقه سرمایه دار
در مقابل کل طبقه کارگر :

نقدی بر نظرات و برداشتهای غیر مارکسیستی از حکومت /
خصلت حکومت (مثلا دیکتاتوری عریان و یا دموکراسی بورژوازی)
در رابطه با مبارزه طبقاتی ، و نه رقابت درون بورژوازی ، تعیین
می‌شود .

ج : نکاتی درباره اتوبی "بورژوازی ملی ، مستقل و دموکرات" :

در پرتو مباحث فوق / جمع بندی نقطه ضعفهای تئوریک
هواداران بورژوازی ملی / جمع بندی ابزار تئوریک که مارکس فراهم
کرده است .

ج - زوه سوم :

امپریالیسم از دیدگاه لنین :

مشخصه های اساسی عصر امپریالیسم / تئوری ماوراء تاریخی
"جپاول" در مقابل تئوری امپریالیسم لنین / صدور سرمایه و رشد
سرمایه داری در کشور تحت سلطه / صدور کالا و صدور سرمایه /
امپریالیسم و تقسیم جهان / امپریالیسم به مثابه حرکت عملی
سرمایه در جهت غنشی کردن گرایش نزولی نرخ سود / رابطه
"امپریالیسم" لنین با "کاپیتال" مارکس ، شرایط امپریالیستی

تولید و بازتولید سرمایه / تعریف دقیق سرمایه داری وابسته به
مثابه "سرمایه داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم" / بازار
داخلی در کشور تحت سلطه و مساله تقسیم کار / کشور تحت سلطه به
مثابه حوزه تولید فوق سود.

امپریالیسم و مبارزه طبقاتی / جلوه های مختلف تضاد کار
و سرمایه در کشورهای متروپل و تحت سلطه از نظر اقتصادی و سیاسی /
امپریالیسم و دیکتاتوری / امپریالیسم و انقلاب دموکراتیک /
امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم / رویزیونیسم، فرمیسیم و
لیبرالیسم در کشور تحت سلطه / نقدی بر بینش های مکانیکی از
امپریالیسم / نگاهی به نکات دو جزوه قبل در رابطه با مباحثات
این جزوه / جمع بندی ابزار تفوریک، توضیحاتی در مورد عملکرد
مشخص سرمایه انحصاری در شرایط مشخص هر کشور.

جزوه چهارم :

نظری به پروسه تحقق پیش شرط های تاریخی سرمایه داری

در ایران :

مساله سلب مالکیت و فرجام آن در ایران / تحلیل صحیح از
مانبیت و عملکرد اصلاحات ارضی دهه ۴۰ در ایران و نقد نقطه نظرهای
التقاطی و روماننتیک رایج / اهمیت اصلاحات ارضی در استقرار حاکمیت
"رابطه سرمایه" بر تولید اجتماعی در ایران / ویژگی این پروسه
در ایران و تفاوت آن با حالت کلاسیک / مساله فقدان یک انقلاب
کشاورزی و آزاد شدن عوامل سرمایه منعم در روستا / علل رکود
کشاورزی / حطبت امپریالیستی پروسه سلب مالکیت در ایران و عدم
نیاز سرمایه انحصاری به رشد بخش کشاورزی در کشور / رکود کشاورزی
به مثابه نتیجه تبعی سلب مالکیت و ایجاد پرولتر شهری / کسب
سرمایه اجتماعی و بخش کشاورزی / سلب مالکیت به مثابه مقطع
تاریخی معین حاکمیت سرمایه بر تولید اجتماعی در کشور و پایان
حطبت "ملی" بخشی از سوزووازی در ایران / رده بندی بر اساس
حودکفائی کشاورزی که جنبش کمونیستی ما سر خود در برنامه اقتصادی

"بورژوازی ملی" گنجانیده است / سلب مالکیت و مساله ارضی از دیدگاه رشد سرمایه‌داری در کشور / سلب مالکیت و مساله دهقانی / ضرورت تفکیک مساله ارضی از دیدگاه دهقانان (مساله دهقانی) و مساله ارضی از دیدگاه رشد سرمایه‌داری / مکان مساله ارضی در انقلاب ما / مطالبات دهقانی در برنامه کمونیستها / جمع‌بندی چگونگی برخورد لنین به مساله ارضی در ایران / انطباق شیوه تحلیل و تفاوت شرایط شخصی .

(گوشه‌هایی از: مباحث فوق هم اکنون در کتاب "کمونیستها و جنبش دهقانی پس از حل امپریالیستی مساله ارضی" اسفند ۵۸، منتشر شده است)

—زوه پنجم :—

شرایط معاصر تولید و بازتولید کل سرمایه اجتماعی در ایران:

قانونمندی حرکت سرمایه‌داری عصر امپریالیسم و عملکرد آن در کشور تحت سلطه :

الف- تولید و بازتولید شرایط امپریالیستی استثمار و تولید / بازتولید سرمایه ثابت و متغیر / مساله بازار داخلی و تقسیم کار جهانی / شرایط ابقا و تشدید نرخ استثمار و تثبیت نرخ سود از نظر اقتصادی و سیاسی / مساله تولید ارزش اضافه نسبی / اعتبار و نقش سیستم بانکی / نقش سیاسی و اقتصادی حکومت در سرمایه‌داری ایران / مساله زیرساخت کل سرمایه اجتماعی و هزینه های اقشار مختلف سرمایه / مکان اقتصادی صنعت نفت / پایه های اقتصادی دیکتاتوری در ایران .

ب- کل سرمایه اجتماعی و اقشار مختلف سرمایه / تقسیمات مشخص بورژوازی ایران از نظر تاریخی و از نظر تحلیلی / مساله رقابت و اسطوره بورژوازی ملی ، مترقی و دموکرات / پایه های لیبرالیسم بورژوائی قبل و بعد از اصلاحات ارضی / رقابت و لیبرالیسم ، تضاد کار و سرمایه و دموکراتیسم .

پ- نقدی بر مواضع التقاطی برخی نیروهای کمونیستی در رابطه

ت- زمینه های اقتصادی انقلاب حاضر / نیروهای محرکه انقلاب /
انقلاب و ضد انقلاب / محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب / مساله برنامه
حداقل .

ث- برخورد با نظریات بورژوازی "سه جهان" و "راه رشد
غیر سرمایه داری" .

منابع تئوریک جزوه های اول تا سوم :

۱- سرمایه (هر سه جلد) مارکس بعلاوه "نتایج پروسه بلا فصل تولید"
ضمیمه جلد اول بنگوئن .

۲- کروندریس

۳- فرمسیون های اقتصادی ماقبل سرمایه داری مارکس

۴- بخش هایی از تئوری های ارزش اضافه مارکس ، بخصوص "کارمولد
و غیر مولد"

۵- ایدئولوژی آلمانی (بخش های مربوط به حکومت ، طبقات و
مبارزه طبقاتی) .

۶- توسعه سرمایه داری در روسیه ، لنین

۷- در خصلت نمایی رمانتیسیم اقتصادی ، لنین

۸- امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری ، لنین

۹- امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم ، لنین

۱۰- اکونومیسم امپریالیستی و کاریکاتور مارکسیسم ، لنین

۱۱- شرح جلسات گنگره دوم کمینترن (بین الملل سوم) در مورد مساله
ملی و مستمراتی (

کارگران جهان متحد شوید

تکثیر از:

دانشجویان عوام از اتحاد مبارزان کمونیست در آلمان فدرال و برلین غربی